حقیقت مذہب نیچری



بعون الله تعالی

مدیر روزنامه فرهنگ منطبعه دار السلطنه اصفهان در نمره ۱۰۱ سال سیم مورخه ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۸ شرح ذیل را در تمجید این کتاب مبارک می نویسد

فرهنگ

سالها میگذشت که بدین آرزو بودم که در خصوص تعلیمات باطله و انتشار قوانین تمدن نماکه بالمره منافی تمدن و تربیت و مزیل اخلاق حسنه است و در مضار اشاعه بعضی از شعب آزادی که سبب بی نظمی تمام روی زمین شده و در فسادهای حاصله از اعطای حقوق مجهوله ناشایسته بعامه افراد انسان رساله مخصوص و مبسوط برشته تحریر آورده ملاحظه رعایت کلیه افراد اهل علم و ملاحظه اینکه این عنوان منافی خواهد شد رای عموم علما و حکمای این عصر را مگر معدودی از آنها که بحلیه دین و مزیت عقل سلیم آراسته اند و بواسطه گرفتاریها بمامورتها و اشغال دیگر بنوشتن این رساله مقدسه موفق نشدم لیکن امروز هزار گونه سجدات شکر مینمائیم که در ایام حیات خود بوجود حکیمی دانشمند و سلیم

البوقی

الذوق آگاهی حاصل کردم که بدون لم وزیاد در اقصی بلاد هندوستان
تمام عقاید این خاکسار را بیان کرده و برشته تحریر در آورده است
لهذا کمال مباهات مینمایم [illegible] وجود این دانشمند یگانه که چنین خدمتی بزرگ را
در عالم تمدن و جمعیت انسانیه از قوه بفعل آورده و مفاسد بی دینی را
بروئیه و اصطلاحات همان طبیعیین و دهریین بیان نموده لزوم تدین
یکی از ادیان را درین عالم عنصری ببیانات واضحه و براهین طبیعیه
و عقلیه و وجدانیه مکشوف نموده و ارواح انبیا بخصوص سید المرسلین را
از خود راضی و مسرور کرده این خاکسار اگرچه از شرافت پیش قدمی درین
مسئله محروم ماندم لیکن چون منظور از ارتکاب این زحمتهای شاقه اصلاح
حال کلیه بنی نوع ما و بقای انتظام عالم و خدمت تمدن است از ید
قدرت هرکس که ظاهر شود مایه سرور و انبساط است لهذا اهمیت
اجتماعیه انسانیه و عالم تمدن را بوجود این حکیم دانشمند و وحید خردمند
تبریک و تهنیت میگویم و بر خود فرض میدارم که رساله او را که باید فی
الحقیقه کتاب مقدس شمرده در ذیل فرهنگ مندرجا بطبع رسانم تا عامه
مردم بخصوص ایرانیان زودتر بعیوب روش اغلب اروپائیان ملتفت
شده و از تقلیدات بی شعورانه خود که مخرب مملکت و ویران کننده وطن
[illegible] و برانداز نده معاملات و روابط معاش [illegible] غرض
گوید مصنف این رساله فخر الحکماء [illegible] فرزانه
جمال الدین الحسینی است که این [illegible] السنه

بطبع رسانیده باهمین پسته اخیر از حیدرآباد دکن هندوستان برای
این بی مقدار ارمغان فرستاده است

فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون
احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک
هم اولوا الالباب

حقیقت
مذهب نیچری وبیان حال
نیچریان

تالیف جمال الدین حسینی سنه ۱۲۹۸

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

رساله مولانا جمال الدین الحسینی

درین روزها از تمامی هندوستان چه ممالک مغربیه و شمالیه و اوده و چه
پنجاب و چه بنگاله و چه سند و چه حیدرآباد دکن صدای نیچر نیچر بگوش میرسید
و در هر بلده و قصبه معدودی چند ملقب به نیچری یافت میشوند و چنان
ظاهر میشود که این فرقه همیشه در ازدیاد و افزونی است خصوصاً در مسلمانان
واز اکثری از این گروه پرسیدم که حقیقت نیچر چیست و این طریقه از چه زمان پیدا
شده است و آیا این جماعت نیچریه بدین مسلک جدید در اصلاح مدنیت
میکوشند و یا آنکه ایشان را مقصد دیگر است و آیا این طریقه منافی
دین است و یا آنکه بهیچ وجه مخالفتی با دین ندارد و چه نسبت است درمیان
آثار این طریقه و آثار مطلق دین در مدنیت و هیئت اجتماعیه و این طایفه
اگر قدیم بوده است پس چرا تاکنون در عالم منتشر نگردیده است و اگر جدید
است چه اثری بر وجود ایشان مترتب خواهد شد ولکن هیچیک از ایشان

جواب شافی و کافی ازین سؤالات من نداده‌اند و لهذا ملتمسم که آن جناب حقیقت نیچر و نیچریرا مفصلا از برای بنده بیان فرمایند فقط محمد واصل مدرس ریاضی مدرسهٔ اعزه حیدرآباد دکن

۱۹ محرم سنه ۱۲۹۸ هجری نبوی

ای دوست عزیز

نیچر عبارتست از طبیعت و طریقهٔ نیچریه همان طریقهٔ دهریه است که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند و مقصود اصلی این طایفهٔ نیچریه رفع ادیان و تأسیس اساس اباحت و اشتراک است درمیانه همه مردم و ازبرای اجرای این مقصد سعیهای بلیغ بکار برده‌اند و بلباسهای مختلف خودها را ظاهر ساخته‌اند و در هر امتی که این جماعت پیدا شدند اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند و اگر کسی در مبادی و مقاصد این گروه غور کند بخوبی برو هویدا خواهد شد که بغیر از فساد مدنیت و تباهی هیئت اجتماعیه نتیجه دیگری برآراء اینها مترتب نخواهد گردید و بلاریب که دین مطلقا سلسله انتظام هیئت اجتماعیه است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طایفه برانداختن ادیان است

و اما سبب عدم شیوع این طریقه باآنکه از دیر زمان ظهور نموده است نیست
مگر انتظام عالم انسانی که اثر حکمت بالغهٔ الهیه است همیشه نفوس بشریه را ازینها
داشته است که در از[illegible] این طریقه سعی نمایند و بدین جهت هیچ وقت او را
ثبات و پایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد رساله
صغیره انشا نمودم انشاء الله مقبول خرد عزیزی آن صدیق فاضل خواهد گردید
و البته ارباب عقول صافیه بنظر اعتبار بدین رساله خواهند نگریست

و آن رساله این است

الّذین قوام الامم وبهم فلاحها . البشریة تجر ثمرة الفضائل : وارد ومنه الاذا[illegible]
وفیه سعادتها وعلیه مدار نظامها وعلیه مدارها : ومنها [illegible] السلام وبها [illegible]
لفظ نیچر در جمیع اقطار هندوستان درین روزها شایع و ذایع گردیده است
و در هر مجمع و محفلی ذکری از این لفظ میرود و خاص و عام هر یکی بر حسب
دانش خود توجیهی و تفسیری از برای این کلمه میکنند و لکن غالب آنها از حقیقت
و اصل و وضع آن غافلند لهذا بر خود واجب دانستم که معنی حقیقی این کلمه و
مراد اصلی او را بیان کنم و حال نیچریان را از ابتداء توضیح نمایم و مفاسدی که
ازین گروه در عالم مدنیت و هیئت اجتماعیه سرزده است بر حسب تاریخ مفصلاً
شرح و بسط دهم و ببرهان عقلی وانمایم که این طایفه در هر ملتی که یافت شود
لامحاله موجب زوال و اضمحلال آن ملت خواهد گردید

پس میگوییم آنچه از تواریخ صحیحه ظاهر میشود اینست که در قرن رابع و ثالث
قبل از میلاد مسیح حکمای یونان بر دو گروه منقسم گردیدند گروهی بر این ذاهب

شدند که ورای این موجودات حسیه و سوای این کونات مادیه موجود هست
مجرد از ماده و مده و آن موجودات منزه هستند از لوازم و عوارض اجسام و متعالی
و منزه اند از نقایص جسمانیات و گفتند که سلسله همه موجودات مادیه و مجرده
همه منتهی میشود بموجود مجردی که از جمیع الوجوه بسیط است و بهیچوجه در او تالیف و ترکیبی
متصور نمیگردد و وجود او عین ماهیت و حقیقت او میباشد و ماهیت و حقیقت
او عین وجود اوست و اوست علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی
و خالق جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت
مشهور گردیدند بمتالهین یعنی خداپرستان چون فیثاغورس و سقراط و افلاطون
و ارسطو و اضراب ایشان و گروهی بدین اعتقاد کردند که بغیر از ماتیر یعنی ماده
و مادیات که یکی از حواس خمسه مدرک میشود چیز دیگری موجود نیست و این طایفه
نامیده شدند بمادیین و چون سبب تاثیرات مختلفه و خواص متنوعه مواد
از آنها سؤال شد اقدمین اینجماعت جواب دادند که جمیع تاثیرات لازمه
ناشی از طبع مواد است و طبع را در زبان فرانساوی ناتور و بلسان انکلیزی
نیچر مینامند و ازین جهت این جماعت بالطبیعیین نیز مشهور گشتند و طبیعی را
بزبان فرانساوی ناتورلیسم میگویند و ماتیریا ماتیرلیسم گویند

و سپس این در کیفیت تکون کواکب و
پیدایش نباتات و حیوانات پیشینیان این گروه یعنی مادیین اختلاف
کردند برخی برین مذاهب شدند که پیدایش هیئات علویه و سفلیه و تکون این
موالید محکمه متقنه برحسب اتفاق بوده است و گویا اینها بسبب سخافت

عقل

عقل خود قائل بجواز ترجیح بلا مرجح شده‌اند وابتداء این قول از دمقراطیس بظهور پیوست و او گفت جمیع عالم از ارضیات وسماویات مؤلف است از اجزاء صغار صلبه که متحرک بالطبع است و از روی اتفاق بدین هیأت و اشکال جلوه‌گر شده است

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سماویات و کره زمین بر این هیئت خود از ازل الآزال بوده و خواهد بود و سلسله انواع نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و در هر بزرئی نباتیست مندمج و در هر یکی از آن نباتات مندمجه بزوریست نهان و هلم جرّا و همچنین در هر جرثومه ئی از جراثیم حیوانات حیوانیست پوشیده در حالت کمال خلقت و در هر یکی از آن حیوانات پنهانی جراثیم ایست مخفی و هکذا الی غیر النهایه و ازین غافل شدند که لازم می‌آید برین قول وجود مقادیر غیر متناهیه در مقدار متناهی

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدیم است چنانچه نظامات و هیأت علویات و سفلیات قدیم میباشند و لکن جمیع اشخاص نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی از افراد آنها بمنزله قالب است از برای تکوّن جرثیمکه مشابه و مشاکل خود بوده باشد و ازین ذاهل شدند که بسا حیوانات ناقصة الاعضا است که از آنها حیوان تام الخلقه بوجود می‌آید

و شرذمه ئی گمان خود را بنهج اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات و حیوانات بمرور زمان و تتالی دهور از صورتی بصورتی متبدل شده تا بدین

صورت حالیه رسیده است و این لمان از ابیقور که اتباع دیو جانس
کلبی میباشد بظهور رسید و او گفت که انسان او لا مثل خنزیر ها پر از مو بوده
ورفته رفته بدین هیئت حسنه درآمده است و هیچ دلیلی بدین معنی اقامه
نکرده که چرا باید مرور زمان علت تبدل صور گردد و متاخرین این گروه یعنی
نیچریها چون دیدند که علم ژئولوجیا یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول
بعدم تناهی سلسلهٔ انواع را لهذا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف
کردند اولا در تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات طایفه‌ئی گفتند که
جمیع جراثیم انواع در آن وقتی تکون یافت که التهاب کرهٔ زمین روی بنقصان
نهاد و اکنون هیچ جرثومهٔ متکون نمی شود

جماعتی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم میشود خصوصا در خط استواء
بجهت اشتداد حرارت و هر دوی این طایفه عاجز شدند از بیان اسباب
حیات این جراثیم چه حیات آنها بحیات نباتیه بوده باشد و چه بحیات حیوانیه
خصوصا در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل است در بسایط آن جراثیم و
موجب التئام آنهاست و اوست که اجزاء غیر حیه را بتغذیه حی و زنده می
گرداند و هر وقتیکه در حیات نقصانی شود در تماسک و تجاذب آن بسایط
وهن و سستی روی میدهد و بعضی چنان خیال شد که این جراثیم با این
زمین انفصال از کرهٔ آفتاب نموده است و این بسیار عجیب است زیرا
که آنها میگویند که زمین در آن هنگام قطعه‌ئی بود از آتش پس چگونه شد
که آن جراثیم و بذرها محترق نگردید و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد

و ثانیا

وثانیاً این جماعت متأخرین نیچریها یعنی مادیین اختلاف کردند در تحول آن جراثیم از حالت نقص بکمال و از عالم ناتمامی بدین صور و هیئات متقنهٔ محکمه

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثیمی است مخصوص و آن جراثیم بمقتضای طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیرحیه را بتغذیه جزو خود کرده بلباس نوع خویشتن جلوه گر میشود و ازین تغافل ورزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی در میانهٔ نطفهٔ انسان و نطفهٔ گاو و خر پیدا نمی شود و در هیچیک از نطفهای آنها زیادتی و نقصانی در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز از کجا آمد

صنفی براین قرار دادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات متساویست و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمیباشد و لهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان و مکان برحسب حاجات و ضرورات و بموجب قواسر خارجیه منتقل میگردد و از نوعی بنوعی دیگر متحول میشود و از صورتی بصورتی اخری و سید این طایفه داروین میباشد و او کتابی تالیف کرده در و بیان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته رفته در قرون متتالیه بسبب دواعی و بواعث خارجیه از صورت هیولی تبدیل و تغییر یافته به برزخ ارنواوتان رسیده و از آن صورت منتقل گردیده باول درجهٔ انسانی پا نهاد که جنس یام یام و سائر زنوج بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده بر افق اعلا از افق زنگیها مقام

گزیده و آن افق انسان تو قاسی است و بر حسب زعم این شخص ممکن است که بعد از
مرور قرون و کرور دهور پشها فیل گردد و فیل ها تدریجا پشه شود ـ
واگر از او پرسیده شود

که انواع درختها و نباتاتیکه در بیشه و جنگلهای هندوستان از قدیم الایام بوده
و در یک بقعه از زمین پای در گل و بیک آب و هوا تربیت بشو و بچه سبب آنها
در بنیه و طول و اوراق و ازهار و اثمار و طعم و عمر مختلف میباشد و چه ودا
و بواعث خارجیه در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان البته
بغیر از عجز چیزی دیگر اظهار نخواهد کرد

واگر گفته شود او را که ماهیان بحیرهٔ ارال و بحر کسپتان با اشتراک آنها در ماء
ومشترب و تسابق آنها در یک جولان گاه چرا اشکال و هیأت آنها مختلف
گردیده است بجز زبان خوائیدن چه جواب خواهد داد

همچنین اگر سوال شود از و از حیوانات مختلفة الصور والقواسیکه در یک منطقه
میباشد و دلیست آنها در سائر مناطق متعسر است و یا از حشرات متباینة الخلقة و
والترکیب ایکه قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد سوای لکنت چه علتی بیان میکند
بلکه اگر بدو گفته شود که آن جرثیم

ناقصة الخلقه فاقدة الشعور را که راه نمائی نموده باستحصال این اعضاء و جوارح
ظاهریه و باطنیه متقنه محکمه ایکه حکما از اکتناه اتقان واحکام آنها عاجز وارباب
فیسیولوجیا از تعداد منافع و فوائد انها قاصر مانده اند واحتیاج و نیازمندی
کور واعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر دانا گردید جراثیم را بسوی جمیع این

لماله

کمالات صوریه و معنویه البته تا ابدالابدین سر از دریای حیرت بدر نخواهد کرد

و این بیچاره را فقط مشابهت و مماثلت ناقصه که میانه انسان و میمون هست در بادیه خرافات انداخته است و برای تسلیه قلب خود بواهیاتی چند تمسک نموده است

یکی آنکه اسبهای سیبریا و بلاد روسیه موی آنها بیشتر است از اسبهائیکه در بلاد عربیه تولد میاید و سبب این را حاجت و عدم حاجت قرار داده است و حال آنکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آنهاست در بقعه واحده در سنین مختلفه برحسب بسیاری امطار و وفور میاه و کمی آنها و همان علت نحافت و لاغری سکان بلاد حاره و سمن و فربهی باشنده گان بلاد بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر آنکه او روایت میکند که جماعتی دمهای سگهای خود را میبریدند و چون چند قرن برین مواظبت کردند پس از آن سگهای آنها خلقة بی دم زائیدن گرفت و گویا میگوید چون حاجتی بدم نماند طبیعت نیز از دادن آن سر باز زد و این بیچاره اصم و کور بوده است از استماع این خبر که عربها و عبریها از چندین هزار سالست که ختان میکنند و باوجود این یکی از آنها هم تاکنون مختون زائیده نشده است

و بعضی دیگر از متاخرین این ناتوریین

یعنی نیچریها چون بر مفاسد اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آراء آنها اعراض نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که مادۀ غیر شاعره علت و

موجب این نظامات متقنه وهیئات محکمه واشکال انیقه وصور حسنهٔ عجیبه گردد لهذا برین ذاهب شدند که باعث وسبب این انتظامات علویه وسفلیه ومقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است ماتیر فرس انتلیجانس یعنی ماده وقوه وادراک وچنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه دروی باشد وبدست یاری شعور وادراک خود خویشتن را بدین اشکال وهیئات محکمه جلوه داده ومیدهد وهرگاهیکه بصور اجسادحیه متلبس میشود چه آن اجساد حیه نباتیه بوده باشد وچه حیوانیه برای حفظ نوع وشخص مراعات آلات وجوارح را مینماید وملاحظهٔ ازمنه وامکنه وفصول رامیکنند وچون ریسمان باطل پوسیده است ازین غافل شدند که اعتقاد خود این جماعت سائر متاخرین مادیین به ترکب اجسام از اجزاء ذیمقراطیسیه این اصل را بهزار جد وجهد بدست آورده اند وبدان دل خویشتن را راضی ساخته اند مختل وبلا فایده می سازد

زیرا آنکه هر جزء ذیمقراطیسی را درین هنگام قوه ایست خاصه وشعوریست خاص بجهت آنکه ممکن نیست قیام عرض واحد بوحدت شخصیه بدو محل وچون چنین نباشد

پس از ایشان سؤال کرده میگوییم این اجزاء منفصلهٔ منتشره از کجا بمقاصد یدیگر آگاه شدند وکدام آلت تفهیم مطالب خویشتن نمودند ودر کدام مجلس پارلمان ومحفل سنات مشورت کردند از برای تشکیل این مکونات انیقه عجیبه واین اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در بیضهٔ عصفوری باشند باید

باید اینجا بهیئت مرغ دانه خوار برآیند و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل
نمایند که زیست آن را شاید اگر در بیضهٔ شاهین و عقابی باشند باید
منقار و مخلاب او را چنان نمایند که بکار شکار کردن بیاید و از کجا دانستند
قبل از وقوع که این پرنده گوشت خوار خواهد شد و در وقتیکه در مشیمهٔ سگی
بوده بصورت بچه سگی ماده متشکل و متصور شدند بچگونه فهمیدند پیش از
از حصول که این بچه سگ فیما بعد آبستن خواهد شد و بچهای متعدد در
در دفعهٔ واحده خواهد آورد پس باید از برای او پستانهای متعدد انشاء
کردد و این اجزاء متلاشیه بچگونه تعقل کردند که حیوانات در زیست خود
محتاجند بقلب و ریه و کبد و فتق و مخ و سایر اعضا و جوارح والبته این
گروه پس از شنیدن این سوالات سر ببحر حیرت فرو برده هیچ جواب نخواهند
داد مگر آنکه چشم عقل را کور کرده بگویند که هر یک ازین اجزاء ذیمقراطیسیه
عالم است بجمیع ما کان و ما یکون و تمام اجزائیکه در عالم وجود است چه
در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هر یک از آنها
حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف انتظام عالم حاصل
نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک وتیره واحد قائم و دائم است
پس در نیوقت من خواهم گفت اولا لازم میاید برین قول که در این بعد
صغیر جزء ذیمقراطیسی که بمکرسکوپ هم بنظر نمیاید ابعاد غیر متناهیه بوده
باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه ایکه در ماده ای از مواد مرتسم گردد لامحاله جزئی
از بعد آن را فرا خواهد گرفت و صور علمیهٔ آن جزء بنابرین رای فاسد غیر

متناهی است پس باید در آن اجزاء متناهی ابعاد غیر متناهیه بوده باشد و
این ببداهت عقل باطل است

وثانیاً چون اجزاء ذیمقراطیسیه چنین شاعر و عالمند پس چرا مکونات خود را
که عبارت از نفس آنها میباشد بکمال خود نمیرسانند و چرا در خویشتن احداث
درد و وجع و الم مینمایند و چه سبب است که ادراک انسان و سائر حیوانات
که عین ادراک همان اجزاء است برین قول از اکتناه حال خود عاجز و
در حفظ حیات خویشتن قاصر است و عجیب تر این است که متأخرین
مادیین با همه خرافات باز در بعضی امور حیران مانده آنرا نتوانستند بهیچیک
از مبادی و اصول فاسده خود چه طبع بوده باشد چه شعور منطبق کردانند
زیرا انکه دیدند که پاره ئی از مکونات مختلفه الخواص را چون تحلیل میکنند
عناصر اصلیه آنها یکیست لهذا بعد الترجموع این حشر عیلات رجماً بالغیب
برین قائل شدند که اجزاء ذیمقراطیسیه را اشکالیست مختلف و بر حسب
خلاف اوضاع آن اجزاء مختلفة الشکل با یکدیگر اثار متباینه بر آنها مرتب
میشود

بالجمله این ده مذهب آن کروهیست که انکار مینمایند الوهیت را
قائل بوجود صانع تعالی نیستند و این کروه چه در عرف خود آنها و چه در عرف
متألهین با دیین و طبیعیین و دهریین نامیده شدند و اکر میخواهی بکو نیچریا
و ناتورلیسما و ماتیرلیسما و ما فیما بعد رساله ئی در تفصیل مذهب اینها
خواهیم نوشت و فساد اصول این کروه را ببراهین عقلیه ظاهر و آشکار خواهیم

نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض بر این بیچاره‌ها یعنی جلوه سمای
پهلوان پنبه هندوستان خواهد بود حاشا زیرا آنکه اینها را حظی و نصیبی از علم
و دانش و معرفت نیست بلکه بهره‌ئی هم از انسانیت ندارند والبته این گونه
اشخاص نه قابل سئوال‌اند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب واگر قابلیتی
هم در آنها بوده باشد اینست که اگر کسی بخواهد تیاتر و یا تماشای کت پتلی
امم متمدنه بعمل آورد در آنوقت بکار بیایند بلکه غرض اصلی بیان واقع کشف
حقیقت و اظهار حق خواهد بود

و اما الان میخواهیم فقط مفاسدیکه از گروه مادیین یعنی نیچریها در عالم بشریت
واقع شده است و مضاریکه از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه رسیده است
بیان کنیم و فضیلت و مزایا و منافع ادیان را خصوصاً دیانت اسلامیه را
توضیح و تبیین نمائیم

پس میگوئیم مادیین یعنی نیچریها در اجیال قدیمه باشکال متعدده و بصور متنوعه
و هیئات گوناگون و باسامی مختلفه ظهور و بروز نموده‌اند گاهی خود را باسم
حکیم ظاهر ساخته‌اند و زمانی به پیرایه رافع ظلم و دافع جور جلوه کرده‌اند و
وقتی بلباس عالم الاسرار و کاشف الرموز و الحقائق و صاحب علم باطن
قدم در میدان نهاده‌اند و هنگامی ادعا کرده‌اند که مقصود ما رفع خرافات
و تنویر عقول امم است و ایامی بصورت محب فقرا و حامی ضعفا و خیرخواه
بیچارگان برآمده‌اند و ساعتی از برای اجرای مقاصد فاسده خود دعوی نبوت
نموده‌اند [illegible] اینها که بوده‌اند گاهی هم خود را مؤدب و مهذب و خیرخواه هیئت [illegible]

هر جیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و بهر لباس و بهر اسم که برآمدند بسبب مبادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و آراء مهلکه و اقوال ممیته خود موجب زوال آن جیل و باعث اضمحلال آن قوم و علت فناء آن امت گردیدند و هیئت اجتماعیه آن امم را اعدام نموده احاد آنها را متفرق کردند

زیرا که انسان ظلوم جهول و این مخلوق خونخوار بسبب ادیان در صدر اول عقاید و خصائلی چند حاصل شده بود که امم و قبائل آن عقاید و خصائل را بطور ارث از آباء و اجداد خود فرا گرفته بدانها تعدیل اخلاق خویش می نمودند و از شر و فساد که برهم زننده هیئت اجتماعیه است اجتناب می کردند و از نتایج آنها عقول خویشتن را بمعارفیکه سبب سعادت و اساس مدنیت است منور میساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام و ثبات حاصل میشد و این طایفه نیچریه در هر امتیکه ظهور میکرد در ابطال آن عقائد و افساد آن خصال میکوشید و از آن خلل در ارکان هیئت اجتماعیه آن امت راه یافته روی بتلاشی مینهاد تا آنکه بالمره مضمحل گردد چنانچه اکنون هم بر سر همین طریقه فاسده میباشند بیان این نهج واضح این است که انسانها را از دیر زمان بسبب ادیان سه اعتقاد و سه خصلت حاصل شده است که هر یک از آنها رکنیست رکین از برای قوام ملل و پایداری هیئت اجتماعیه و اساسیست محکم در مدنیت و ترقیات امم و قبائل و موجبیست فعال از برای دفع شر و فسادیکه برباد دهنده شعوب است

نخستین آن عقاید ثلثهٔ جلیله اعتقاد است براینکه انسان فرشته ایست زمینی
و اوست اشرف مخلوقات دوّمی تعیین است بدینکه امت او اشرف امم است
و بغیر از امت او همه بر باطل و بر ضلالتند و سیمی جزم است بدینکه انسان
بدین عالم آمده است از برای استحصال کمالات لائقه اینکه بدانها منتقل گردد
بعالمی افضل و اعلی و اوسع و اتمّ ازین عالم تنگ و تاریک که فی الحقیقه بیت
الاحزان را شایان است

و غفلت نباید ورزید از تأثیرات عظیمهٔ این عقاید ثلثه در هیئت اجتماعیه و منافع
جلیله آنها در مدنیت و فوائد کثیره هر یکی در انتظامات و روابط امم و ثمرات
جمیلهٔ هر واحدی از آنها در بقاء نوع انسانی و زیست افراد آن با یکدیگر بطریق
مسالمت و موادعت و نتایج حسنهٔ هر فردی از آنها در ترقیات ملل بسوی
کمالات عقلیه و نفسیه

بجهت آنکه هر اعتقادی را بالبداهه خواص و لوازمیست که مستحیل است انفکاک
آنها ازو و یکی از لوازم اعتقاد انسان براینکه نوع او اشرف مخلوقات است
که او قسراً استنکاف و استکبار خواهد کرد از خصلتهای بهیمیه و تنفّر خواهد نمود
از صفات حیوانیه و هیچ ریبی نیست که هر قدر این اعتقاد محکم تر گردد آن
استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت و هر قدر آن استنکاف قوت گیرد ترقی
آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم عقلی صعود خواهد کرد
اوست در مدارج مدنیت تا آنکه یکی از ارباب مدینهٔ فاضله شده زیست آن
با برادران خود که بدین پایه رسیده است بر اساس محبت و حکمت و

وعدالت نهاده شود و این غایت مراد حکماست و نهایت سعادت انسانیت
در دنیا پس این اعتقاد بزرگترین رادعیتست انسان را از اینکه زیست کند در جهان
چون خران وحشی و گاوان دشتی و تعیش نماید درین عالم چون بهائم بیابانها
وراضی گردد و برنده کالانعام و چهارپایان که قدرت بر دفع مضار و آلام
و اسقام ندارد و طریق حفظ حیات خود را چنانچه باید ندانند و همه عمر را بوحشت
و دهشت و خوف گذرانند و سترک ترین زاجریست افراد انسانیه را از اینکه یکی
دیگری را چون اسود کاسره و ذئاب ضاریه و کلاب عقوره پاره پاره نماید
و عظیم ترین مانعیست از مشابهت و مماثلت حیوانات در صفات خسیسه دنیه
و نیکوترین سائقیست بسوی حرکات فکریه و استعمال قوای عقلیه و موثرترین
سببیست از برای تهذیب نفوس از دنس رذائل غور کن اگر قومی و قبیله ایرا
این گونه اعتقاد نباشد بلکه بالضد اعتقاد آن را چنان عقیده باشد که انسان
مثل سائر حیوانات بلکه پستر از آنهاست چه قدر دنایا و رذائل از آنها سر خواهد
زد و چه شرارتها از ایشان بظهور خواهد پیوست و نفوس آنها چه قدر پست
و دنی خواهد شد و عقول ایشان را چگونه وقوف حاصل شده از حرکات فکریه
باز خواهد ماند

یکی از خواص یقین بر اینکه امت او افضل امم است و بغیر آن همه بر باطل اند اینست
که لامحاله صاحب این عقیده در صدد مبارات و مجارات و همسری سائر امم
خواهد برآمد و در میدان فضائل با آنها مسابقت خواهد نمود بلکه در جمیع مزایای
انسانیت چه مزایای عقلیه بوده باشد و چه مزایای نفسیه و چه مزایای در معیشت

بالاتر

برتری و فوقیت بر سائر اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز بانحطاط و خست و دنائت و فرومایگی خود و امت خویش راضی نخواهد شد و هیچ شرف و عزت و برومندی و سعادت و رفاهیت را از برای قوم بیگانه نمی‌خواهد دید مگر آنکه اعلی و افضل از آنرا بجهت قوم خود خواهد خواست چونکه بسبب این اعتقاد خود را و قوم خویش را احق و الیق و سزاوارتر میداند بجمیع اموریکه در عالم انسانی فضیلت و مزیت و شرف شمرده میشود و اگر از قواسر خارجیه قوم آن را انحطاطی در یکی از مزایا و فضائل انسانیت دست داده باشد هرگز قلب او را راحت و آرام حاصل نمی‌شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید پس این عقیده افضل‌ترین سبب است از برای تسابق امم در مدنیت و بزرگترین علت است بجهت طلب علوم و معارف و صنایع و محکم‌ترین موجب است از برای سعی امم در استحصال دواعی علو کلمه و بواعث شرف تدبر نما اگر ملتی از ملل را این یقین نباشد چه قدر بطاء حاصل خواهد شد در حرکت احاد آن بسوی فضائل و چه قدر فتور در همت آنها پدید خواهد گردید و چه اندازه فرومایگی و بیچارگی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل و خواری خواهد ماند خصوصاً اگر خود را پستتر از سائر ملل بداند چون قوم دهتیر و مانک ـ

و یکی از مقتضیات جزم

بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات تا آنکه منتقل گردد بعالمی اوسع و اعلی اینست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد بر نهج ضرورت و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در تزئین

وتنویر عقل خود بمعارف حقه و علوم صادقه و خرد خویش را عاطل نخواهد گذاشت
و آنچه در وجود او ودیعه گذاشته شده باشد از قوای فعاله و مشاعر عالیه و خواص
جلیله همه را باجتهاد تمام از کمون بعالم بروز برآورده بر منصه شهود جلوه خواهد
داد و در جمیع ازمنه حیات خود از برای تهذیب نفس خویش از صفات
رذیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید
و علی الدوام اجتهاد خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و سزاوار بدست
آورد نه از مسالک دروغگوئی و حیله بازی و خیانت و خدعه کاری و رشوت
خواری و تملق کلبی و بدان راهیکه لایق و زیبنده است صرف نماید نه بر باطل
پس این عقیده بهترین داعی ایست بسوی مدنیت اکه اساس آن بر معارف
حقه و اخلاق حسنه میباشد و نیکوترین مقتضی ایست از برای قوام هیئت اجتماعیه
اکه عماد آن معرفت هر شخص است حقوق خود را و سلوک اوست بر صراط
مستقیم عدالت و قوی ترین باعث ایست بجهت روابط اهم اکه بناء آنها بر
مراعات حدود معاملات است از روی راستی و صداقت و گزیده ترین
سببی ایست از برای مسالمت و موادعت اصناف انسانها بجهت انکه مسالمت
ثمره محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه سجایا و اخلاق پسندیده
میباشد و اوست آن یگانه عقیده اکه انسانها را از جمیع شرور باز میدارد و
از وادیهای شقا و بدبختی آنها را نجات داده در مدینه فاضله بر عرش سعادت
نشاند تصور کن اگر امتی را این عقیده نباشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغگوئی
و حیله بازی و رشوت خواری در میانه آن امت شیوع خواهد گرفت و چه اندازه

حرص و آز و غدر و اغتیال و ابطال حقوق و مجادله و مقاتله شهرت خواهد پذیرفت و چه مقدار تهاون در استحصال معارف دست خواهد داد و اما آن خصائل ثلثه ایکه بسبب ادیان از دیرزمان در امم و شعوب حاصل شده است یکی از آنها خصلت حیا است و آن انفعال نفس است از تیان عملیکه موجب تقبیح و تشنیع بوده باشد و تأثر اوست از تلبس بحالتیکه در عالم انسانی نقص شمرده شود و باید دانست که تأثیر این خصلت در نظام هیئت اجتماعیه و کبح نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و اعمال قبیحه از صدها قانون و هزارها محتسب و هزارها پولیس بیشتر است زیرا که چون حیا نباشد و نفس در دائره نذالت و سفله کی قدم نهد کدام حد و کدام جزا ان را منع تواند کرد از افعالیکه موجب فساد هیئت اجتماعیه است سوای قتل و این هم نشاید که چون سلطان جزاء هر عمل قبیحی قتل قرار داده شود و این صفت ملازم شرف نفس است و انفکاک یکی از دیگری نشاید و شرف نفس مدار نظام سلسله معاملات است و اساس درستی پیمانها و استواری عهود است و مایه اعتبار انسان است در قول و عمل و این شیمه عین شیمه نخوت و غیرت است که بسبب اختلاف حیثیات باین دو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات امم و شعوب و قبائل است در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی و ثروت و اگر امتی را غیرت و نخوت نبوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در خست و دنائت و ذل و مسکنت و عبودیت خواهد ماند و این ملکه یعنی ملکه حیا رشته ائتلافات و اجتماعات و معاشرات

انسانیت است چونکه ائتلاف در میان جمعی صورت نه بندد و مگر بحفظ حدود
و حفظ حدود هرگز حاصل نشود مگر بدین ملکهٔ شریفه و این سجیه است که انسان را
با داب حسنه مزین میسازد و از افعال شنیعهٔ حیوانات دور مینماید و بتعدیل و تقویم
حرکات و سکنات دعوت میکند و بدو انسان از سائر حیوانات امتیاز یافته
پا از دائرهٔ بهیمیت بیرون مینهد و این آن یگانه خلق است که حث بر همسری با
فضائل میکند و از نقایص منع مینماید و نمیگذارد انسانها را که بجهل و نادانی و ذلت
و سفلگی راضی شوند و این همان خلق است که تحقق و پایداری امانت و صداقت
بدون او ممکن نشود و این نخستین صفتیست که معلم و مربی و ناصح بدستیاری
آن بمکارم اخلاق و فضائل صوریه و معنویه و شرف ظاهری و باطنی دعوت
میکند آیا ملاحظه نمی کنی هرگاه استاد خواهد که شاگرد خود را بفضیلتی بخواند او را
مخاطب ساخته میگوید شرم و حیا نمی کنی از اینکه قرین تو در فضیلت از تو پیشی
گرفته است و اگر این خصلت نباشد نه توبیخ را اثری بود و نه تشنیع را ثمری و نه
دعوت را فایده ئی پس معلوم شد که این سجیه اصل همه خوبیها و اساس همه
فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد فکر کن اگر این صفت در
قومی نباشد چه قدر خیانت و دروغگوئی در میان احاد آن فاش خواهد شد
و چه اندازه افعال رذیله شنیعه و اعمال شنیعهٔ قبیحه جهراً از آنها سر خواهد زد و
چه مقدار سفلگی و دنائت و رذالت و شرارت اخلاق ایشان را فرا خواهد
گرفت و چگونه حیوانیت و بهیمیت بر آنها غلبه خواهد کرد و در قومی امانت نیست
و معلوم است هر شخصی را که بقاء نوع انسانی و زیست آن در عالم موقوف بر

محبت

معاملات و مبادله اعمال است و روح و جان معاملات و مبادله اعمال امانت است و چون امانت در میانه نباشد سلسله معاملات از هم گسیخته و رشته مبادله اعمال بریده خواهد گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسانرا درین جهان بقاء و زیست ممکن نباشد و نیز رفاهیت و آسایش امم و شعوب و انتظام معیشت انها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوعی از انواع حکومات چه حکومت جمهوریه بوده باشد و چه حکومت مشروطه و چه حکومت مطلقه و حکومت بجمیع انواعش مشکل و متحقق نمیگردد و پایدار نمی شود مگر بجمعی که بصفت حراس متصف شده در حدود و بلاد منع تعدیات اجانب را نمانید و در داخل مملکت در قلع و قمع قتالین و فتاکین و قطاع طریق و سراق کوشند و بگروهی که بشریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دول و امم را بدانند و بر منصه حکم و قضا از برای فصل دعاوی حقوقیه و جنائیه نشسته رفع خصومات را نمانید و باشخاصیکه ضرائب و جبایات را بر وفق قانون حکومت از عموم اهالی جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه عموم رعایا است حفظ نمانید و بکسانیکه آن اموال مذخوره را بر سبیل اقتصاد در منافع عمومیه اهالی چون بناء مدارس و مکاتب و انشاء قناطر و طرق و بنیاد دار الشفاها صرف کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه حراس بوده باشند و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و اذ بکرد و این جماعتهای چهارگانه که ارکان اربعه حکومتها میباشند خدمتهای خود را بنوعیکه فساد بر اساس حکومت راه نیابد موقوف است بر خصلت امانت

واگر امانت در آنها نباشد راحت و امنیت از جمیع آحاد رعیت مسلوب گردیده
حقوقها بالتمام باطل خواهد شد و قتل و نهب فاش خواهد گردید و راههای
تجارت بسته و ابواب های فقر و فاقه بر روی اهالی گشوده و خزانه حکومت خالی
و طریق نجات بر او بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت خائنه غیر
امینه اداره شود یا بالمره مضمحل و یا بدست اجانب اسیر افتاده مرارت عبودیت را
راست از مرارت اضمحلال و زوال خواهد چشید و همچنین ظاهر است که
قومی بر سایر اقوام و نفوذ کلمه آن هرگز صورت وقوع نخواهد پذیرفت
ن که آحاد آن قوم با یکدیگر چنان متحد و ملتئم گردیده باشند که بمنزله
ن واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از جمله محالات است
هویدا گردید که خصلت امانت قوام بقاء انسان و مقوم اساس حکومت
و راحت و امنیت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه
بغیر او صورت نبندد و روح و جسد عدالت همین سجیه است و پس تصور
نما اگر امتی را این صفت نباشد چه مصائب و بلایا و آفات آحاد آن را
فرا خواهد گرفت و چسان فقر و فاقه و بیچارگی ایشان را احاطه خواهد کرد
د عاقبت چگونه مضمحل و نابود خواهد شد و سیمی از آن اوصاف
صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسانیه بسیار و
ضرورات معیشت آن بیشمار است و اشیائیکه بدانها رفع حاجتهای
خود را مینماید و چیزهائیکه بواسطه آنها ضرورات خویش را دفع میسازد
هر یکی در جهتی در زیر پرده خفا خزیده و هر واحدی در ناحیه‌ئی در پس حجاب

مستخفی

مستوری از زوایا گزیده و پا بدامن بی نام و نشانی کشیده است و همچنین مخفی
نباشد که هزارها مصائب و هزارها بلایا و هزارها رزایا و هزارها آفات در
هر زاویه ای از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جان کاه بقصد هلاک انسان در
کمان آذار و حرکات زمانه نهاده است و انسان را باعانت این حواس خمسه
ضعیفهٔ خود هرگز میسر نشود که بر جمیع موارد منافع مطلع گشته دفع ضرورات
خویش را نماید و یا آنکه بر کمین گاههای بلایا آگاهی یافته در صیانت وجود خویشتن
کوشد لهذا هر انسانی از برای جلب منافع بعضا محتاجست باستعانت از
مشاعر سائر مشارکین در نوع و طلب هدایت نمودن از آنها تا آنکه بسبب راه
بری و دلالت ایشان بقدر امکان از بعضی از گزندها رسته مقداری از لوازم
معیشت خویش را بدست آرد و این استعانت هرگز مفید نخواهد افتاد مگر از دارای
صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب را بعید و بعید را قریب وانموده نافع
بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد پس صفت صداقت
رکن رکین پایداری نوع انسانیست و حبل متین هیئت اجتماعیه محسوبست
و هیچ اجتماعی بدون او صورت نه بندد و چه اجتماع منزلی بوده باشد و
اجتماع مدنی خوض کن اگر گروهی را صداقت نباشد چه قدر شقا و بدبختی
ایشان را دست خواهد داد و چه گونه سلسلهٔ نظام آنها گسیخته خواهد شد و چسان
به پریشانی تبدیل خواهند گردید

و این منکران الوهیت یعنی چه مبادی هر زمان که پیدا شده اند و در هر امت که ظهور
نموده مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطهٔ مبادی فاسده و جهل

باطله خود آن قصر مسدّس الشکل سعادت انسانیه را که عبارت از آن عقائد
ثلثه شریفه و آن خصائل جلیله سه گانه بوده باشد از بیخ براندازند و درهای
شقاوت و بدبختی را بروی این بیچاره نهان بگشایند و از عرش مدنیت
اش فرود آورده بر خاک مذلت وحشیت و حیوانیت اش بنشانند زیرا که
بنا بر تعلیمات خود را اولا برین نهادند که جمیع ادیان باطل و از جمله وهمیات
جعلیات انسانهاست پس نشاید ملتی را که بواسطه دین و کیش ازبرای خویش
رف و حقیقی بر سایر ملل اثبات کند پس ازین تعلیم فاسد که موجب فتور
و سبب بطاء در حرکات انسان است بسوی معالی چنانچه پیش گذارش
ت گفتند که انسان چون دیگر حیوانات است و او را مزیتی بر بهائم
ست بلکه خلقةً و فطرةً از غالب آنها خسیس تر و پست تر میباشد و
ن قول درهای حیوانیت را بروی نهان ها گشودند و ارتکاب افعال قبیحه
مال شنیعه را بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب درنده گی و افترا س را بر
شتند و سپس این بیان کردند که بغیر ازین حیات زندگانی دیگری نیست
نهان چون نباتیست که در ربیع بروید و در تابستان خشک شده بخاک عود
ند و سعید آن شخص است که درین دار دنیا ملاذ و مشتهیات بهیمه او را
ست یاب گردد و بسبب این رای باطل بازار غدر و خیانت و تزویر و حیلهای
رواج دادند و انسانها را بر رذائل و خبائث دعوت نمودند و عقلهارا از سیر
بسوی کمالات و کشف حقایق باز داشتند و چون این طاعون ها و وباهای
عالم انسانی یعنی نیچریها دیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس ارباب حیا

مؤثر نخواهد افتاد و هرگز خداوندان شرم پا در دایرهٔ حیوانیت نخواهند
گذاشت و باباحت و اشتراک در مال و منکح راضی نخواهند شد از این جهت
در ازاله حیا کوشیدن گرفتند و گفتند که صفت حیا از ضعف و نقص نفس است
و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را شرم و حیا از هیچگونه عملی حاصل
نخواهد شد پس اول واجب بر انسان اینست که در ازاله این صفت بکوشد تا آنکه
بکمال نفسی فائز گردد و بدین وسیله عقبات و موانع طریق حیوانیت را برداشته
و سلوک سبیل بهیمیت را که عبارت از اشتراک و اباحت بوده باشد بر نفوس
آسان کردند پوشیده نماند که موجب امانت و صداقت حقیقةً دو امر است
یکی اعتقاد بروز بازپسین و دیگری ملکه حیا و ظاهر گردید که از جمله ارکان
تعلیمات این گروه نیچریها رفع آن اعتقاد و ازاله آن ملکه است پس تاثیر تعلیمات
ایشان در اشاعهٔ خیانت و کذب بیشتر است از تاثیر قول کسیکه بنفس خیانت
و کذب دعوت میکند زیرا که چون موجب امانت و صداقت یعنی آن اعتقاد
شریف و آن صفت جلیله در نفس بوده باشد هر وقت نوعی مقاومت با قول
داعی بخیانت و کذب خواهد کرد اگر چه مقاومت با ضعف باشد و ازین جهت
در تاثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب آن عقیده و دارای
آن صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهد نمود بخلاف آنکه اصل موجب از
لوح نفس سترده گردد چونکه درین هنگام هیچ باعث و داعی از برای اجتناب
باقی نخواهد ماند علاوه برین چون این گروه بنا و مذهب خود را بر اباحت و اشتراک
گذاشته اند و جمیع مشتهیات را حق مشاع پنداشته اند و اختصاص آنها را

اختصاصا انگاشته اند چنانچه ذکر خواهد شد دیگر محلی و جائی از برای خیانت
قی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای استحصال حق مشاع خود حیله ئی را
تیمار کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر دروغی را وسیله سازد کذب
بیح شمرده نمی شود پس معلوم شد که تعلیمات این گروه موجب همه خیانتها
و دروغهاست و سبب همه شرور و رذائل و دنایا و خبائث است و لا محاله اگر
ین گونه امور در امتی فاش گردد مضمحل و نابود خواهد گردید و از آن چه گفتیم نیکو ظا
هر شد که این طایفه چگونه سبب هلاک و دمار امم و قبائل و شعوب بسی گردیدند
الان نیز هم بگوئیم که اینگروه بزرگترین دشمنان انسان بوده و هستند
بزعم اصلاحی که در مخیله پر مالیخولیای ایشان مرتسم شده است نیز هستند و اگر توانا هم
اشند که آتش فسادی افروخته خانمان این نوع بیچاره را سوخته اسم او را
لوح وجود براندازند چونکه هر کسی را هویداست که بقاء افراد انسان درین
جهان از روی ضرورت موقوف است بر صنایع و حرف چندیکه در شرف و
ست و سهولت و دشواری متفاوت میباشند و غایت بغیه و نهایت مقصود
ین جماعت این است که همه انسانها در جمیع مشتهیات و ملاذ مشترک شده
اختصاص و امتیاز از میانه برداشته شود و هیچکس را افزونی و برتری در هیچ
چیز بر دیگری نباشد و همگی در نهایت تساوی با هم بسر برند و چون چنین شود
البته هر شخصی از ارتکاب اعمال شاقه خسیسه سر باز زده امر معیشت مختل و ملا
معاملات و مبادله او از حرکت باز خواهد ایستاد و عاقبت الامر این نوع
ضعیف رو بوادی هلاکت آورده کلیةً زائل خواهد شد بی نتیجه اصلاح

ابله

ارباب مالیخولیا بیش ازین نخواهد بود و اگر فرض محال کنیم که تعیش انسان بدین
طریقه شنیعه ممکن باشد باید دانست که بلاشک جمیع محاسن و زینتها و تجملات
او بر باد فنا رفته همه کمالات ظاهریه و باطنیه و ترقیات صوریه و معنویه
و علوم و معارف و صنایعش نیست و نابود خواهد گردید و کرسی مجد و شرفش
سرنگون گشته در بادیه وحشیت چون سایر حیوانات با هزار آلام و اسقام
در غایت خوف و بیم بسر خواهد برد بجهت آنکه علت حقیقیه همه مزایای انسان
حب اختصاص و امتیاز است و چون اختصاص و امتیاز برداشته
شود نفسها از حرکت بسوی معالی باز ایستاده و عقلها در اکتناه حقایق اشیاء
و استکشاف دقائق امور ایستادن و در زیده انسانها چون بهائم وحشی درین
جهان زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد و لکن هیهات هیهات

معلوم باد که نیچریها طرق

چندی را از برای نشر تعلیمات مفسدانه خویشتن اختیار کردند چنانچه در وقت
امنیت و بیخوفی همه مبادی و مقاصد خود را بغایت تصریح و نهایت بیان
بعالم آشکارا نمودند و در زمان بیم و خوف تدریجرا واجب شمرده طریق
اشاره و کنایه و رمز را بقدم تدلیس پیمودند
و گاهی یکبار در هدم ارکان ستهٔ آن قصر نیک بختی انسان کوشیدند
و هنگامی بر حسب مقتضای حال بعضی از آن ارکان را محط نظر تعلیمات
باطله قرار داده در ویرانی آن جد بلیغ خود را بکار بردند و وقتی موجب خود
نفی ملزومات و لوازمیکه نفی آنها مستلزم نفی آن ارکان میشود پرداختند

و زمانی با انکار صانع و ابطال اعتقاد بثواب و عقاب اکتفا کردند چون دانستند
که زوال این دو اعتقاد لامحاله منتج جمیع مقاصد مضرهٔ ایشان خواهد گردید و
اباای از ذکر مبادی دم درکشیده و بتزویق و تزئین و تحسین اصل مقصد که
اباحت و اشتراک همه در همه باشد اشتغال ورزیدند و گاه گاهی هم بجهت
دفع معارضین اصول فاسده خود راه اغتیال پیش گرفته خون هزارها بیگناه را
بدسیسه‌ها و حیله‌ها ریختند

و بالجمله چون تعلیمات ایشان در امتی از امم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس
شریره را که غایت مقصودشان استحصال شهوات بهیمیه بود چه از راه حق
و چه از راه باطل آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظهٔ نتایج و عواقب بدان
آراء فاسده خورسند و دلشاد گردیده در ترویج و اشاعهٔ آنها کوششها می
نمودند و جماعتی دیگر اگرچه بدان اقوال منکر میگردیدند و اعتقاد نمیکردند مع
ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون نمانده در ارکان عقائد نافعه
و اساس صفات مفیدهٔ آنها هم خلل و فساد و تباهی راه می‌یافت بجهت آنکه بیشتر
مردم در عقاید و اخلاق خویشتن پیرو تقلید و عادت میباشند و از برای تز
عزع ارکان تقلید و عادت ادنی شبهه و اقل تشکیکی کافیست لهذا
اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و خدعه و حیله بازی و خیانت
در آنها شایع میگردید و پردهٔ حیا برداشته شده افعال ناشایسته بمقام انسانی
جداً از ایشان بظهور می‌پیوست و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یکی را
چنان گمان میشد که غیر از این حیات حیات دیگری نیست و صف گذشت بر

غلبه میکردید و وصف اگیستی عبارتست از محبت ذات بدرجه ئیکه اگر منفعت جزئیه صاحب آن صفت مستوجب ضرر کل عالم گردد و دست از آن منفعت ندارد بضرر همه جهانیان رضا در دهد و این صفت موجب آن میشد که هر واحدی منفعت شخصیه خود را بر منافع عامه تقدم نموده امت و قوم خویش را با جنس ایشان نفاشد بلکه رفته رفته بجهت این حیات دنیه جبانت و خوف بر او مستولی گشته از برای خفا زنده گی خویش بنذالت و سفله گی و عبودیت و خواری راضی و خورسند شود

و در وقتیکه احوال احاد امت بدین پایه میرسد رشته التئام و ائتلاف گسیخته و وحدت جنسیت منعدم گشته و قوهٔ حافظه و علت مبقیه زائل گردیده عرش مجد و عز و شرف آن سرنگون میگشت

این است تفصیل آن امیکه بعد از عز و شرف بواسطه تعلیمات نیچریها یعنی دهریین بذل و مسکنت مبتلا شدند

و اینست شرح طرق تعلیمات دهریین نیچریها ـ

گرک یعنی یونانیها قومی بودند قلیل العدد و بواسطه آن عقاید جلیله ثلثه خصوصا اعتقاد بدینکه قوم ایشان اشرف از جمیع امم عالمست و بجهت آن صفات شریفه سه گانه ویژه صفت عار و ننگ ئیکه عین حیا و یا آنکه اول نتیجه اوست بعد از رواج بازار علوم و معارف سالهای دراز در مقابل سلطنت فارسیه ایکه از نواحی کاشغر تا صواحی استانبول ممتد بود ایستاده گی کردند و از خوف ذل و بنده گی که شرف را نشاید و خداوند عار و ننگ از آن اباء نماید پای همت

کی فشردند تا آنکه آخرالامر آن سلطنت عظیمهٔ فارسیه را زیر و زبر کرده دست
تطاول بهند و هندوستان دراز نمودند و صفت امانت در آنها بدرجهٔ رسیده بود
که مرگ را بر خیانت ترجیح میدادند چنانچه تمستوکلیس در وقتیکه از یکی کشن اعدا
امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه فتح یونان گردد زهر خورده خود را کشت و
راضی نشد که با ملت و قوم خود خیانت نماید با وجود آنکه یونانیان او را بعد از
خدمت نمایان و غلبه بر فارس نفی کرده بودند و او ناچار شد بدیشان پناه برده بود

تبار یخ یونان رجوع شود

و چون اپیکور ابیقور ناتورلیسم و اپیکوریتیا یعنی ابیقوریها در یونان باسم
حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از انکار الوهیت که اُسّ همه فسادها و مایهٔ همه شرور
و خرابیها است چنانچه فیما بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان بسبب خود
پسندی و عجب و غرور چنین گمان میکند که عالم تماماً از برای وجود ناقص او
خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت غائیهٔ جمیع مکونات است
بواسطهٔ حرص و طمع خویشتن بلکه بجهت جنونیکه بر او مستولی شده است چنین
اندیشه مینماید که او را جهانیست نورانی و عالمیست جاودانی که پس از رحلت
از دار دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده بی شائبهٔ عیب و نقص بکمال سعادت
فائز خواهد گردید لهذا خود را بر خلاف نیچر یعنی طبیعت بقیود و سلاسل بسیاری
مقید ساخته و بمشاق و کلفتهای بیشماری مکلف نموده درهای لذائذ طبیعیه و
حظوظ فطریه را بروی خویشتن بسته است و حال آنکه او را در هیچ چیز بر هیچ
حیوانی فضیلت و مزیتی نیست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همهٔ حیوانات

ناقص

ناقص و پست تر است و آن صنایعیکه او را دست یاب شده بدانها فخر مینماید
همه بنهج تقلید از سایر حیوانات گرفته شده است چنانچه نسج از عنکبوت فنّ
عمارت از نحل و انشاء قصور و صوامع از نمله بیضاء ما خوذ است نمونه از مورچه و
موسیقی از بلبل و همچنین پس باید این انسان مغرور بداند که حیات او چون
حیات نباتات است و بغیر از این جهان او را جهان دیگری نیست و جز این
زندگانی زندگانی دیگری نمی باشد پس بعبث خود را در مشاق و اتعاب میفکند
و بار گران تکالیف را بیهوده بر دوش خویش ننهد و خلاف ناتور خود را از
اصناف لذائذ و انواع حظوظ محروم نسازد و بلکه به هر نوع که او را ممکن شود و
به هر طور که میسر گردد نصیب خویش را از لذائذ این جهان بردارد و با فنانهای
حلال و حرام و لایق و سزاوار و نالایق و غیر سزاوار و سائر امور جلیله
اینکه مردم خود را بدانها مقید ساخته اند گوش ندهد و دل ننهد و چون می دیدند
که تعلیمات ایشان با تمکن صفت حیا در نفوس بی فایده خواهد افتاد در ابطال
آن خصلت جلیله آغاز کرده گفتند که حیا و شرم از ضعف نفس است
و بر انسان لازم است که در ازاله آن سعی نماید و قید عادات را بشکند تا بجمیع
قادر گردد و بر ارتکاب جمیع افعالیکه مردم آنها را قبیح می شمارند و نقض اوج
از آشکارا ساختن آن اعمال متأثر و منفعل نشود و عاقبة الامر این ج
ابیقور بیان پرده شرم را دریده و آب روی انسانی را برده هر جا که مانده گی
میدیدند خواه و ناخواه خود را بدو میرسانیدند حتی در بسیاری از اوقات
اصحاب مواید این حکمای نو برآمده را سگ خطاب کرده با سگ نهانده

میسر اند مع ذلک این سکهای نهان صورت مرتدع
نمی شدند و الماس شائع بین الکل ندا کرده از هر طرف حمله
می نمودند

و این یکی از آن اسباب است که اینها
مشهور شدند بکلبتین و تعلیمات فاسده این تجربهای
یونان یعنی کلبتین چون بمرور زمان در نفوس و عقول
یونانیها تاثیر کرد خسر و هاز وی ببلادت آورد و بازار علم و
حکمت کاسد شد و اخلاقها فاسد گردید و شرف نفس آن
قوم بنذالت و لؤم و امانت ایشان بخیانت و حیا و ننگ
آنها بوقاحت و سفلهگی و شجاعت آنها بجبانت و محبت
وطن آنها به محبت شخصیه مبدل
شد.

و بالجمله جمیع ارکان ستیه قصر سعادت آنها و همه اساسهای
انسانیت ایشان منهدم گردید و لهذا سلطنت و عزت
ایشان بربا درفته بدست روما یعنی جنس لاتین اسیر افتادند.

و سالهای دراز از شآمت آن
تعلیمات فاسده در قید عبودیت بسر بردند و بعد از اینکه

ادیکی

در یک جزو از زمان درین عالم حاکم بلامعارض شمرده می شدند

فارس قومی بودند

که در آن اصول ستهٔ سعادت بدرجهٔ اعلی رسیده بودند و خویشتن را چنان شریف میدانستند که گمان میکردند ارباب سعادت از امم اجنبیه آن امت ایست که در حمایت آنها بوده و یا بقرب جوار ممالک ایشان شرف یابی حاصل کرده باشد

و امانت و صداقت اول

تعلمات دینیهٔ آن قوم بود حتی اگر محتاج می شدند اقدام بر دام منکر وند از خوف آنکه مبادا ناچار شده دروغی از آنها سر زند

و بسبب این عقاید و خصائل عز

و رفعت و بسطت ملک آنها بپایه ئی ارتقا کرده بود که بیان آن را شه نامه ئی باید فرنسیس لنزنان مؤرخ میکوید

پادشاهی فارس در زمان دارای اکبر عبارت از بیست و یک والی نشین بود و یکی از آن والی نشین ها مصر و سواحل بحر قلزم و بلوچستان و سند بود

و اگر زمانی در سلطنت آنها فتوری بهم میرسید از تأثیرات آن

اصول صحیح در اندک زمانی او را تدارک نموده باز بحالت اولی سلطهٔ
عظمای خود رجوع میکردند تا انکه در زمان قباد مزدک نیچری
یعنی طبیعی بلباس رافع جور و
دافع ظلم ظهور کرد

و بیک تعلیم خود جمیع آن اساسهای نیک بختی قوم فارس را
کنده بباد فنا داد زیرا انکه گفت آن قوانین و حدود و آدابیکه
انسانها وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی
بر باطل است

و شریعت مقدسه نیچر یعنی طبیعت تا اکنون منسوخ نشده در حیوانات
و بهائم مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش به
پایه نیچر میرسد و نیچر همه ماکولات و مشروبات و منکوحات را در میانه
جمیع اکلین و شاربین و ناکحین ناحق مشاع قرار داده است پس چرا
باید که انسان بجهت جعلیات وهمیه ایکه انها را قوانین و آداب می
نامد از مادر و دختر و خواهر خود محروم مانده دیگران ازانها تمتع
بگیرند

و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاعه را در تحت تصرف آورده دعوی
ملکیت نماید و یا انکه زنی را ببهانه نکاح در آورده سائرین را ازان منع
کند و چه حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاعه را اصحاب
حقوق میشمارد و آن بیچاره را که بحیله ئی تمتع از حق خود میگیرد غاصب

و خائن بنماید ولهذا بر هر کس واجب است که غل ظالمانه قوانین و
آداب و شرایع عقل ناقص انسانی را از گردن برآورده بمقتضای شریعت
مقدسه نیچر حقوق خود را در اموال و زنان بهر نوع که بتواند
استحصال نماید و غاصبین را جبراً و قسراً از فعل ناشایسته غصب
و چپو باز دارد و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت
حیا از میانه برخاست و غدر و خیانت فاش گردید و نذالت و سفله
گی شیوع گرفت و صفات بهیمیه غلبه نمود و طبایع آنها بالکلیه
فاسد شد

و انوشیروان اگر چه مزدک و بعضی از پیروان
آن را کشت ولکن قادر بر قلع و قمع این تعلیمات فاسده نگردید
و بدین جهت این قوم نتوانستند که یک حمله عرب را تحمل نمایند
و حال آنکه قرن و بهر آنها که عبارت از روم بوده باشد قرون متعدده
با عربها در مجادله و محاربه بودند

. مسلمانان امتی بودند که بواسطهٔ دیانت الهیه
حقه و بسبب شریعت سماویه صدقه خود انقدر عقاید جلیله و خصائل
جمیله اعاد آن امت را حاصل شده بود و انقدر اساس آن ارکان
سته در آنها استوار گردیده بود که در یک قرن یعنی صد سال از
نتایج آن عقاید و سجایا از جبال الپ تا سور چین در تحت تصرف
در آوردند و دماغ اکاسره و قیاصره را بخاک مذلت مالیدند

با آنکه شرذمهٔ قلیله ئی بیش نبودند واخلاق فاضلهٔ آنها بدرجه ئی
رسیده بود که بمقناطیس آن اخلاق در اندک زمانی قریب صد
ملیون غیر مسلمین را بکیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آن ها را
مخیر کرده بودند در میانه جزیه دهیده و اسلام

و همین گونه غلبه و عز این

امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم نیچریها یعنی طبیعین
باسم باطنیه و صاحب السر در مصر آشکارا شدند و زبانیه های خود را
در جمیع اطراف و اکناف مسلمانان خصوصاً در ایران منتشر کردند

و چون این نیچریها اصحاب

باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم جمیع
مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم
وسعهٔ فضل و نهایت تیقظ در حراست این دین متین و صیانت
عقاید و اخلاق مسلمین میکوشند لهذا ازبرای نشر آراء فاسدهٔ خود
طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را برین
قرار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقاید خود و پس
از تثبیت شک در قلوب عهد و پیمان از ایشان بگیرند و سپس عهد
و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود

به سازند

و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام بار دساء

دین اسلام بنیخ تدلیس رفتار نماید و واجب است او راکه قادر بر
تأسیس مطالب خود بوده باشد و چون کسی را بدام مرشد کل می
انداختند اول چیزیکه او را تعلیم میکردا ین بود که اعمال ظاهریه از برای
آن اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق عبارت از مرشد و راه
بر کامل است و چون تو بحق رسیدی اکنون ترا باید که خود را ازین
اعمال ظاهریه بدینه خلع
نمائی
و بعد از زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه عقلوا
و قیودات از برای ناقصین است که بمنزله بیمارانند و چون تو کامل گشتی
لازمست که همهٔ این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده قدم
در دائره واسعهٔ اباحت نهی چه حلال و چه حرام و چه امانت و چه خیانت
و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه رذائل و پس از تثبیت اباحت
در نفوس تابعین خود بجهت انکار الوهیت و اثبات مذهب نیچری و
سیئه دیگر بکار برده میگفت اگر خدا موجود باشد بموجودات شبیه خواهد
شد و اگر معدوم باشد مماثل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است
از هر گونه شبیهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم یعنی باسم اقرار
کن و مسمی را انکار نما
و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در
فساد اخلاق مسلمانان میکوشیدند تا آنکه علمای دین و سائر روسا

مسلمین برین امر مطلع شده در صدد معارضه برآمدند و چون آنها کثرت معارضین را دیدند از برای نشر آراء باطله خود خون هزارها علماء و صلحاء و امراء امت محمدیه را اغتیالاً ریختند

و بعضی از آنها آن عقاید فاسده مضره را فرصت یافته بر روی منبر الموت حبارا بعالم ظاهر ساخته گفت که در وقت قیام قیامت هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نمی باشد و قیامت عبارت است از قیام قائم حق و منم قائم حق پس ازین هر که هر چه خواهد بکند که تکلیف برخواسته شده است یعنی درهای انسانیت بسته شده ابواب حیوانیت باز گردید

و بالجمله این شجره خبیثه اهل باطن و خداوندان تاویل یعنی نا تولیسمها قرون سابقه مسلمانان بحیله کمال خلق را بجمیع نقائص و رذائل اکه بر اندازه امم و ملل است دعوت نمودند و بدسیسه تنزیه جعلی خویش اعتقاد الوهیت را که اساس همه سعادات انسانها ست در این وارد دنیا از الواح عقول ستردند و بمرور زمان اخلاق امت محمدیه شرقاً و غرباً فاسد کردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیده آن امت شریفه تزعزع انداختند تا آنکه شجاعت و بسالت آنها بخوف و جبانت و امانت و صداقت آنها بخیانت و دروغ گوئی و محبت اسلام آنها بمحبت شخصیه بهیمیه مبدل گردید

و از آن بود که جماعتی از صعالیک فرنگ در قرن خامس باراضی شامیه هجوم کرده صدها شهرها و قریه‌ها را خراب نمودند و خون هزارها را رایگان ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان از دفع آن صعالیک عاجز ماندند و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق تعلیمی عقائد قوم فرنگ را در ممالک خود از دست مسلمانان راحت و آرام نبود

و همچنین گروهی از اوباش تاتار و ترک و مغول با چنگیزخان آمده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته خون ملیونها را بر خاک ریختند و مسلمانان را این قدر قوه نشد که این بلیه را از خود دور سازند با وجود اینکه در اول اسلام قلت عدد تا سور چین جولان گاه اسبان مسلمانها بود و آن همه ذل و حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مگر از خباثت و دروغگوئی و جبانت و گران جانی و ضعف و سستی ای که آثار آن تعلیمات فاسده بود

و چون آداب و اخلاق دیانت محمدیه از غالب نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود لهذا بهزار کوشش بعد از سالهای دراز اراضی شامیه را از دست فرنگ گرفته چنگیزیان را بشرف اسلام مشرف کردند و لکن نتوانستند که آن ضعف را بالکلیه زائل سازند و آن سلطه و قوت خود را دوباره اعاده نمایند زیرا آنکه آن سلطه

نتیجهٔ آن عقاید حقه و آن خصال پسندیده بود و بعد از نظر و فساد اعادهٔ آنها متعسر گردید

و از این است که ارباب تاریخ ابتداء انحطاط سلطهٔ مسلمانان را از محاربهٔ صلیب میگیرند و چنان لائق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق کلمهٔ آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند

مخفی نماند بابیهائیکه درین زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را بناحق ریختند کوچک ابدالهای همان نخچیرهای الموت و حیله‌های یعنی کچکول بردارهای همان طبیعیین کرد کوه میباشند و تعلیمات آنها نمونهٔ همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فیما بعد چه تأثیرهای دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد

امت فرنساویه

آن یگانه امتی بود که بواسطهٔ آن اساسهای شش گانهٔ سعادت در قطعهٔ یوروپ بعد از رومانیین رفع علم و دانش و کاردانی نموده موجب تمدن همه امم فرنگ گردید و بسبب آن اصول جلیله در غالب اوقات در جمیع بلاد مغربیه صاحب کلمهٔ نافذه شد تا آنکه در قرن هیجدهم از میلاد مسیح ولتیر و رسو باسم رافع الخرافات و منور العقول ظهور کردند و این دو شخص قبر اپیکور ابیقور کلبی را نبش کرده عظام بالیه ناتورلیسمی را احیاء نمودند و تکالیف را

برانداختند

برانداختند وتخم اباحت واشتراک راکاشتند واداب ورسوم را
خرافات انگاشتند وادیان را اختراعیات انسان ناقص العقل
پنداشتند وهردوجدا بانکار الوهیت وتشنیع انبیاء پرداختند حتی
ولتیر چندین کتاب در تخطئه وسخریه وتشنیع وذم انبیا تصنیف
کرد واین اقوال باطله درنفوس فرنساویها تأثیر کرده بیکبارگی دیانت
عیسویه را ترک نمودند

ودرهای شریعت مقدسهٔ نیچریعنی اباحت رابروی خود کشودند
حتی درروزی ازروزها دختری راآورده درمحراب کنیسه ئی گذارده
زعیم آن قوم ندا درداد که ایها الناس پس ازین از رعد وبرق مترسید
وچنین گمان مکنید که اینها ازطرف آله سماء برای تهدید شما ظاهر شده
است بلکه بدانید که همه اینها آثار طبیعت است یعنی ناتور وغیراز ناتور
مؤثری دیگری درعالم وجود نیست پس دیگر پرستش اوهام را منمائید وازروی
گمان خدائی برای خود اختراع مکنید واگر خواهش آن دارید که
چیزی را عبادت وپرستش نمائید اینک مدموازل در
درمحراب چون دُمْیَه ایستاده است.

دُمْیَه پیکری را میگویند که از عاج سازند ۱۲

وتعلیمات فاسده نیچریه این دوشخص اولاً موجب ثورت
مشهورهٔ فرانساویه گردید وثانیاً سبب آن شد که فساد اخلاق
وتفرق کلمه واختلاف مشارب احاد آن امت را فراگرفت تاآنکه
رفته رفته هرطایفه ئی از اصحاب آراء مختلفه ومشارب متباینه

بخود مشغول گردیده باستعمال مقاصد و ملاذ خویشتن کوشیدن
گرفت و از منافع عامه اعراض کرد و از آن سبب نفوذ خارجیه ایشان
چه در غرب بوده باشد و چه در شرق روی بنقصان آورد ..

و ناپلیون اول اگرچه
دوباره دیانت مسیحیه را اعاده نمود ولکن اثر آن تعلیمات از نفوس
نرفت و اختلاف مشارب زائل نگردید و عاقبت الامر بدان منجر شد
که از دست جرمنی شکست خورده زیانهائیکه بسالهای دراز جبر آن
نتوان کرد بدانها رسید بلکه آن تعلیمات مضره باعث آن شد
که طایفه «سوسیالیست» یعنی اجتماعیین در آنها یافت شد
و ضرر و خسارت این گروه بر فرانسا کمتر از ضرر و خسارت جرمنی
نبود

بتاریخ حرب فرنسا رجوع شود

و اگر ارباب آن عقائد حسنه و سجایای پسندیده تدارک این امر را
نمیکردند این قوم برای اجرای مقاصد باطله خود فرانسا را زیر و زبر
کرده با خاک برابر میساختند

و پوشیده نماند که امت عثمانیه بسبب ظهور این عقیده فاسده
یکچند زمان در بعضی از امراء و عظماء آن بدین حالت محزنه افتاد حتی
آن افسرهای عسکری که در این محاربه اخیره خیانت کرده باعث
خرابی و تباهی گردیدند همانها بودند که بطریق نیچری قدم می

زونند و خودرا اصحاب افکار جدیده می شمرند یعنی بسبب تعلیم
نیچری چنان گمان میکردند که انسان چون سائر حیوانات است
واین اخلاق وسجایائیکه از برای خود فضیلت میدانند همه خلاف
ناتور واز فضول عقل است و باید هر شخص آنقدر که بتواند و بهر
راهی که ممکن شود اورالذات وشهوات حیوانیه را از برای خود تحصیل
کند و بخرافات قیودات و بواهیات جبلیات انسانهای بی عقل
خویشتن را از ملاذ محروم نسازد و چون انسان فانی می شود چه
شرف چه حیا وامانت وصداقت کدام است ولهذا بارتب جلیله
سفله گی را قبول کرده بقیمت ذهیده ئی خانه شرف چندین ساله
عثمانیان را بر باد دادند

سوسیالیست و کومونیست ونیلیست

یعنی اجتماعیین واشتراکیتین و عدمتیین هرسه طائفه ره سپر این
طریقه میباشند و خود را باسم محب الفقراء والضعفاء والمساکین
ظاهر ساخته اند و هریک ازین طوائف ثلثه اگرچه صورة مطلب خود را
بنوعی تقریر میکند ولکن غایت ونهایت مقصود آنها این است که جمیع
امتیازات انسانیه را برداشته چون مزدوک همه را در همه شریک
سازند

وبجهت اجرای این مقصد فاسد چه بسیار خون ریزیها کردند و
چه فسادها و فتنه ها برپا نمودند و چه قدر عمارات و قراها آتش زدند

وایشان میگویند که جمیع مشتهیات و ملاذیکه درروی این کره زمین است
همه آنها از فیوضات ناتور یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی را
اختصاصی بوده باشد بیکی از آن ملاذ بدون مشارکین او در آنها بلکه
بلکه باید جمیع ملاذ و مشتهیات حق مشاع بوده باشد درمیانه همگی
افراد انسانها

ومیگویند بزرگترین سد و محکمترین مانع از برای نشر شریعت مقدسه
نیچر یعنی اباحت واشتراک دیانتها وسلطنتها ملیا شد پس لازمست
که اینها را از اساس برانداخت و پادشاهان و روساء ادیان را
نیست ونابود ساخت واگر شخصی خودرا بلذتی مخصوص ساخته
وخویشتن را بنعمتی ویامزیتی ممتاز گرداند ومخالفت شریعت مقدسه
ناتور یعنی طبیعت نماید اورا باید بقتل رسانید تاآنکه دیگران
ازحکم آن شریعت مقدسه سرنه پیچند وگردن کشی نکنند
واین گروه سه گانه از برای

نشر افکار مفسدانه خود هیچ دسیسه وحیله ئی نیافتند مگر آنکه انشاء
مدارس نموده ویاآنکه در مکاتب ومدارس سائرین مدرس شده
اندک اندک افکار خودرا در اذهان صافیه بچهاجای دهند وازین
جهت بعضی بانشاء مدارس پرداخت وبعضی دیگر متفرق گردیده
هریکی در مدرسه از مدارس بلاد فرنگ معلم گردیده در اذاعه واشاعۀ
خیالات باطله خویشتن کوشیدن گرفت وبدین وسیله احزاب آنها

بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک یورپ منتشر گردیدند
خصوصا در مملکت روسیه و بلا شبهه اگر این طوائف ثلثه
قوت بگیرند موجب انقراض و اضمحلال نوع انسانی خواهند
شد چنانچه و چون پیش گذشت اعاذنا الله من شرور اقوا
لهم و افعالهم مؤمنند آن پسین پیمبر و گزیده و خشور
نا تو ر
که اولا در ممالک انگلیز بود پس از آن
با راضی امریکا هجرت گزین شد بالهام طبیعت یعنی نیچر چنان
مصلحت دید که این نعمت عظمای اباحت و اشتراک را فقط
با آنها عطا کند که به نیچر ایمان دارند لهذا دو کمپانی تشکیل
نموده یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات و گفت هر یک از مؤمنین
مطلق التصرف است در هر یک از مؤمنات و از آنست که اگر یکی
از مؤمنات سئوال شود تو زن کیستی جواب میگویند زن کمپانی
و همچنین اگر از یکی از اولاد آن زنها پرسیده شود که تو بچه چه کسی.
پاسخ خواهد داد بچه جمعیت
و تا هنوز لهیب شرر و فساد آنها از چاه ویل کمپانی سر بر نزده
و خداوند تعالی میداند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته
خان و مان انسانها را سوخته ویران خواهد ساخت
و اما آن منکران الوهیت یعنی نیچریها که بلباس تلبیس

مهذب و دوست دار امت وخیرخواه قوم برآمده اند وخودرا
شریک دزد و رفیق قافله ساخته اند و در نزد اغنیا و بلیدها
علم دانش وکاردانی برافراخته اند وازبرای خیانت طرح نو
درانداخته اند وبدوشه کلمات مسروقهٔ ناتمام بخود بالیده اند
و بروتها را بصد کبر و ناز مالیده اند و خود را با هزار جهل و نادانی
هادی وراه بر نامیده اند و با همهٔ اخلاق رذیله و صفات
ذمیمه خویشتن را مهذب گماشته اند و عقل و خردمندی را فقط
در غدر و اختلاس و تزویر دیده اند بسیار خجالت میکشم
که آنها را ذکر کنم و نهایت شرمم می آید از تحریر روش وکنش ایشان
زیرا آنکه مقاصد آنها
بسیار پست است چون که هیچو هند از برای شکم خویشتن اساس
امت خویش را بکنند و رشتهٔ التیام آن را از هم بگسلانند وجولان
گاه افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از شکنبهٔ خود
بیرون ننهاده اند و قلم را در آن مجال تنگ قدریارای حرکت
نیست
اینقدر میتوانم بگویم که اینها یا چو یعنی
پهلوان پنبه دیگرانند یا نقش را خوانند کان بدانند ××
واز جمیع آنچه پیش ذکر شد
بخوبی هرکسی را معلوم گردید که این گروه نیچر یها یعنی دهریها در

هر امتی که پیدا شدند اخلاق احاد آن امت را بواسطه تعلیمات فاسده خود بهزار تلبیس و تدلیس فاسد کردند و اساس قصر سعادت ایشان را کندند و خیانت و دروغگوئی و دیگران جانی و شهوت پرستی را رواج دادند تا آنکه تدریجاً اسم آن امت را از لوح وجود محو نمودند و یا آنکه بذل و فقر و عبودیت مبتلا کردند مع ذلک چون بعضی

از اینگروه مقصد اصلی خود را که اباحت و اشتراک بوده باشد تدلیساً مخفی داشته و در ظاهر بانکار الوهیت و روز بازپرس کتفا میکنند .

لهذا میخواهم بیان کنم که این تعلیم بنفسه کافی است از برای فساد هیئت اجتماعیه و تزعزع ارکان مدنیت و هیچ سببی مؤثرتر ازین تعلیم در فساد اخلاق یافت نمیشود و ممکن نیست که شخصی نیچری بوده باشد و با وجود این مهذب الاخلاق و صاحب امانت و صداقت و مروت و جوان

مردی باشد .

پس میگویم هر فردی از افراد انسان را بحسب سرشت و خلقت شهوتها و خواهشهائی است که بازاء آنها مشتهیاتی و ملایماتی در عالم خارج گذاشته شده است و آن شهوات بذاتها چنان اقتضا میکند که انسان حرکت نموده و سعی کرده

ان مشتهیات را استعمال نماید و با آنها معالجه خواهشهای خویش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آنها بنهج حق بوده باشد و یا بنهج باطل

و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و سفک دماء و غصب حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد او را دست یاب گردد

این مقتضیات قویه و بواعث فعاله را از تأثیرات غیر معتدله باز داشتن و انسان صاحب آن شهوات مؤثره را بحق خود راضی کردن و از تعدیات و اجحافات منع نمودن بیکی ازین چهار چیز متصور می شود

یا آنکه هر صاحب حقی شمشیری در دست گرفته و سپری بر دوش انداخته و یک پا در پیش و یک پا در عقب نهاده شب و روز در صیانت حق خود بکوشد و یا شرافت نفس چنانچه ارباب اهواء ادعا میکنند و یا حکومت و یا اعتقاد برانیکه عالم را صانعی است دانا و عمل خیر و شر را پس ازین حیات جزائیست همین یعنی دین

اما وجه اول موجب آن می شود که از برای صیانت حقوق و دفع تعدیات سیلهای خون جاری گردد و تلول وادویه بدماء افراد انسانیه مخضب شود و هر قوی ضعیفی را طحن و سحق نماید

تا آنکه آخر الامر این نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود محو گردد

و امّا وجه ثانی پس باید دانست که شرافت نفس آن صفتی است که صاحب آن از اعمال ذمیمه و افعال قبیحه در نزد عشیره و قبیله خود اجتناب خواهد نمود و خست نفس آنست که دارای آن از دنایای امور پرهیز نمی نماید و از تقبیح و تشنیع متأثر نمی گردد و بر هر کسی واضح است

که این صفت یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معینهٔ در نزد امم نیست که بتوان بد و مشهوات را بحد اعتدال آورده و هر شخصی را بحق خود راضی ساخته پایه انتظام را محکم نمود آیا ملاحظه نمیکنی بسا امور هست که ارتکاب آنها پیش امتی خست و دنائت شمرده می شود همان امور در نزد امتی دیگر از آثار شرف و کمال نفس و از موجبات مدح و ستایش است و حال آنکه فی الحقیقه عین جور و ظلم و عداوت

چنانچه نهب و غارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبایل و اهل جبال و بوادی غایت کمال و نهایت شرافت نفس است و امّا اهل مدن همه

انها را علامات خست و دنائت میدانند و همچنین حیله بازی و مکاری و منافقی در نزد قومی خست و قومی دیگر این امور را

عقل و کاردانی و کمال می شمارند و دیگر آنکه اگر غور کنی در این امر که هر حادثی را علتی است و علت نمایشه افعال اختیاریه انسان نفس اوست بخوبی خواهی دریافت که طلب اتصاف بشرافت نفس و سعی در استحصال او و خوف از خست و دنائت آن بجهت رغبت و میل انسان است بتوسیع طرق معیشت و حذر اوست از تنگی مسالک زندگانی

چونکه میداند از اتصاف بشرافت نفس موثوق به خواهد گردید و با مانت و صداقت مشهور شده اعوان و انصار او بسیار خواهد شد و بیاران بسیار راهها و اسباب های معیشت فراوان خواهد گردید

بخلاف اتصاف بخست و دنائت نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد ساخت

پس مقدار طلب شرافت نفس و قوت و ضعف و تمکن و عدم تمکن آن صفت و درجات و مراتب او و تأثیرات آن در کنج ارباب مشهوات از تعدیات بر حسب معیشتهای طبقات مردم هویدا شد

بعضی طبقات ناس

انقدر در تحصیل آن صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان را نافع باشد و از ضرر و گزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه ئی شرافت

نفس را آن صفتی بشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت توان
شد و آنچه زیاده برین باشد هرگز فقدان او را نقص و دنائت
نمی انگارد اگرچه در نزد طبقات دیگر نقص و خست شمرده شود
و در استحصال آن سعی بکار نمی برد نظر کن در غالب سلاطین
و امراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از عهد شکنی پروا نمی کنند
خصوصا با آنانکه از خود
در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سائر افعال ذمیمه
اجتناب نمی نمایند و هیچیک ازین امور را خست و دنائت
نمی شمارند
و حال آنکه اگر یکی ازینها از احاد رعیت سر میزد خسیس و دنی النفس
شمرده شده بدین جهت در امر معیشت او خلل حاصل می شد
حتی سائر طبقات هم این امور را در حق سلاطین و امرا خود با ز
خست و دنائت نمیدانند بلکه
بمحال دیگر حمل میکنند
و همچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقهٔ
بعد طبقه
و سبب این امر آنست که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعال شنیعه
مصون و محفوظ میدانند پس اگر مدار انتظام عالم همین شرافت
نفس بوده باشد هر طبقهٔ عالیه را دست تعدی بطبقهٔ سافله گشوده

درهای شر و فساد بروی این بیچاره انسان باز خواهد گردید

علاوه براین

چون غرض از اتصاف بدین صفت توسیع طرق معیشت و تخذر از تنگی مسالک زنده گانیست چنانچه معلوم شد پس هرگز این خصلت مانع نمی شود انسان را از تعدیات باطنیه و خیانتهای مخفیه و رشوت خواریهای در زوایای محاکم

زیرا آنکه انسان طالب سعهٔ عیش میداند که بدین خبائث مخفیه بمقصد اصلی خود خواهد رسید بدون آنکه مشهور بدنائت گردد چنانچه می بینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمال در زوایای محاکم از آنها بظهور میرسد

پس نشاید کسی را که شرف نفس را میزان عدل قرار داده گمان کند که میتوان بدین صفت هر کسی را بحق خود راضی کرده منع جمیع تعدیات و اجحافات ظاهریه و باطنیه را

نماید

و اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب شرافت نفس حب محمدت است پس می شود که هر شخصی بجهت استحصال محمدت خود را باعلی درجهٔ شرافت نفس متصف ساخته خویشتن را از جمیع رذائل و دنایا و تعدیات و اجحافات دور نماید

جواب میگوییم اولاً کمتر شخصی یافت می شود که مدح و ثنا را برلذائذ

شهوات بدنیه تقدیم نماید واگر بطبقات مردم نظر شود این
بخوبی ظاهر وهویدا خواهد شد

وثانیا چونکه موجب اول از برای مدح وثناء این انسانهای حیوان
منش وباعث نخستین بجهت ستایش این مؤرخین مرفین وشعرا
کاو بین غنا وثروت وجاه وجلال وشوکت است اگر چه
استحصال اینها از طرق غیر لائقه شده باشد ودر اکتساب
این چیزها هزارها تعدیات واجحافات سرزده باشد لهذا غالب
نفوس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا و
ثروت وخداوندان جاه وجلال نمایند اگرچه بطریق عدو وظلم و
خیانت بوده باشد

تا آنکه هم لذائذ بدنیه را بدست آرند وهم ممدوح این مدلسین
کردند وکمتر شخصی یافت می شود که طالب محمدت حقه بوده از
راه حق وفضیلت وشرافت نفس ثنا وستایش حق را کتساب
کند

واز آنچه گفته شد ظاهر گردید که خصلت شرافت نفس بهیچوجه
از برای تعدیل شهوات ومنع تعدیات وانتظام عالم کافی
نیست

بلی اگر مستند بدینی بوده ودر آن دین ماهیت آن متقرر و
متعین گردیده باشد بجهت آن منشاء ومبنا موجب انتظام

سلسلهٔ معاملات خواهد شد نه بنفس خود چنانچه در بیان حیا بدین اشاره ئی رفت

واما وجه ثالث مخفی نماند که قدرت حکومت مقصور است بر دفع ظلمها و جورهای ظاهری اما اختلاسات و تزویرها و بهتانها و فسادها و تعدیات باطنیه خداوندان شهوات را چگونه منع تواند کرد و بکدام طور بحیله ها و دسیسه ها و ستمهای پنهانی مطلع می شود تا برفع آنها بکوشد علاوه برین حاکم و اعوان او همه اصحاب شهوتند

وکدام چیز آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات فعالهٔ منع خواهد نمود و رعیتهای ضعیف بیچاره را چه امر از دست شره و حرص و از آنها خلاصی خواهد بخشید

و چون هیچ رادع و زاجری آنها را نباشد البته آن حاکم حقیقتهٔ رئیس سراق و هزار رأس قطاع الطریق گشته اتباع و اعوان او همه آلات ظلم و جور و غدر و ادوات شر و فساد و افزارهای اختلاس آن خواهند گردید

و در ابطال حقوق بندهگان خدا و هتک اعراض و نهب اموال آنها خواهند کوشید

و عطش شهوات خود را از خون بیچارهگان تسکین خواهند داد

و قصرهای خویش را بدماء بینوایان منقش و مزین خواهند ساخت
و بالجمله در

هلاک عباد و دمار بلاد کوششها و سعیها بکار خواهند برد پس سبب
دیگرے از برای کف ارباب شهوات از تعدیات و اجحافات
باقی نماند کر وجه رابع یعنی ایمان بر اینکه عالم را صانعیست دانا
و توانا و اعتقاد باینکه از برای عمل خیر و شر پس ازین حیات
جزائیست معین

و بالجمله این دو اعتقاد معاً پایدارترین اساسی است از برای کبح شهوات
و رفع تعدیات ظاهریه و باطنیه و محکم ترین رکنیست بجهت بر
انداختن حیله ها و تزویرها و تدلیسها و نیکوترین باعثی است
برای احقاق حقوق

و اوست سبب امنیت و رفاهیت تامه و بدون این دو عقیده
هرگز هیئت اجتماعیه صورت وقوع نپذیرد و مدنیت لباس
هستی نپوشد

و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات و معاشرات بیغل و
غش نشود و اگر کسی این دو اعتقاد نباشد بهیچ وجه او را داعیی بسوی
فضائل و زاجری از رذائل نخواهد بود

و هیچ چیز او را از خیانت و دروغگوئی و منافقی و مزوری منع نخواهد نمود
بجهت آنکه علت غائیه جمیع ملکات مکتسبه و افعال اختیاریه چنانچه

و گفته شد نفس انسان است و چون کسی را اعتقاد بثواب و عقاب
نباشد کدام چیز دیگر او را ازین صفات ذمیمه منع نموده باخلاق
حسنه دعوت خواهد نمود خصوصاً در وقتیکه معلوم شود انسان را
که نه از اتصاف بدانها ضرری بوی در دنیا بر و مترتب خواهد شد و
نه از تخلّق بدانها او را فایدهٔ ئی خواهد رسید و کدام امر او را بر
معاونت و مناصرت و مرحمت و مروّت و جوانمردی و دیگر
اموریکه هیئت اجتماعیه را از آنها گریزی نیست
الزام خواهد کرد

و خواننده را معلوم گردید که اوّل تعلیمات طبیعیین یعنی نیچریها
رفع این دو اعتقاد است که اساس همه دینها است و آخر تعلیمات
ایشان اباحت و اشتراک است پس این قومند که برباد دهندهٔ
هیئت اجتماعیّه اند و تباه کنندهٔ مدنیّت اند و مفسدان اخلاقند
و خراب کنندهٔ ارکان علوم و معارفند

و هلاک نمایندهٔ امّمند و زائل کنندهٔ نخوت و غیرت و ناموسند
و جراثیم لؤم و خیانت اند و ارومه های رذالت و دنائت اند و
اساسهای خسّت و نذالت اند و اعلام کذب و دروغند و دعات
حیوانیّت اند صحبت آنها کید است و مصاحبت ایشان مکر است و
ملائمت شان غدر است

و تملّقشان حیله است صداقت شان فریب است و دعوی انسانیت

شان

شان دام است و بر معارف و علوم خواندشان شست و قُلاب
٥ است امانت را خیانت کنند و ستر را حفظ نکنند و دوست عزیز و
خود را بیک پول سیاه بفروشند نیدهای شکمند و عبید شهوت
و از برای قضای
شهوات خویش از ارتکاب هیچ گونه عمل خسیس و دنیئی استنکاف
نمیکنند ناموس و عار و ننگ را بهیچ وجه نمی شناسند و از شرف
نفس خبر ندارند پسران درین طایفه از پدران در امان نیستند
و دختران از هیچکدام بلی حرکت طبیعت طبیعی را چه منع تواند کرد
و اگر شخصی ببین
تملّس چون مار اینها بازی خورد و بخطّ و خال چون افعای ایشان
مغرور گردد و زخرف قول اینها او را بسند افتد و حیله های ایشان
در دل او جای گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب تمدّن اند
و باعث انتظام بلاد ند و یا سبب نشر علوم و معارفند و یا آنکه خیال
کند که ایشان در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت حافظ سرّ اند
باید بر عقل او گریست و خندید
زیرا آنکه هم جای خنده دارد و هم جای گریه پس از همه آنچه بیان
کردیم بنهج اوضح ظاهر شد که دین اگر چه باطل و اخسّ ادیان بوده
باشد بجهت آن دو رکن رکین یعنی اعتقاد بصانع و ایمان بثواب
و عقاب و بسبب سائر ان اصول شته که ودیع دینها و کیش

هاست از طریقهٔ ماد تین یعنی پنجسر بها بهتر است در عالم مدنیت و
هئیت اجتماعیه و انتظام امور معاملات بلکه در جمیع اجتماعات
انسانیه و در همه ترقیات بشریه
در این دار دنیا

و چون نظام عالم بر نهج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم
انسانی جزء نظام کل است از آن است که هر وقت این خلل اندازان
هئیت اجتماعیه یعنی پنجر بها ظهور نمودند نفوس انسانیه بر قلع و قمع
آنها همت کماشته و خداوندان نظام حقیقی مدنیت که دین بوده باشد
درازالهٔ ایشان سعیهای بلیغ
بکار بردند

و مزاج انسان کبیر نبا بر شعور خداداد خود که اثر حکمت کلیه است اینها
قبول نکرده چون فضلات دفع نموده است و لهذا این طایفه اگر
چه از دیر زمان بدین عالم پا نهاده اند و بعضی از نفوس خائنه ارباب
شوکت هم بجهت مقاصد و نیه خود ایشانرا در هر وقتی تائید نموده
و لکن پایداری و ثبات حاصل
نکرده اند

و چون ابرهای تابستان در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی متفرق
و نیست و نابود شده اند و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین متمکن و مستقر
شده این پایهای بی انتظامی ها زائل و معدوم کردیده اند

و چون معلوم شد که دین مطلقاً مایهٔ نیک بختیهای انسان است پس اگر
بر اساسهای محکم و پایهای متقن گذاشته شده باشد البته آن دین
بنحو اتم تسبب سعادت تامه و رفاهیت کامله خواهد گردید و بطریق اولی
موجب ترقیات صوریه و معنویه شده علم مدنیت را در میان پیروان خود
خواهد برافراخت بلکه متدینین را بتمامی کمالات عقلیه و نفسیه فائز
خواهد کردانید

و ایشان را به نیک بختی دو جهان خواهد رسانید و اگر غور نمائیم در ادیان
هیچ دینی را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده شده باشد مانند
دین اسلام

زیرا آنکه عروج امم بر مدارج کمالات و صعود شعوب بر معارج معارف
و ارتقاء قبائل بر مراقی فضائل و اطلاع طوائف انسانها بر دقائق
حقائق و استحصال آنها سعادت تامهٔ حقیقیه را در دار دنیا و آخرت
موقوف است بر امور چند

اوّل آنکه باید لوح عقول امم و قبائل از کدورات خرافات و زنگهای
عقائد باطله وهمیه پاک بوده باشد زیرا آنکه عقیدهٔ خرافیه حجابی است
کثیف که علی الدوام حائل می شود در میانه صاحب آن عقیده و میانه
حقیقت و واقع و او را باز میدارد از کشف نفس الامر بلکه چون خرافه
را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شد و از حرکات فکریه سرباز
زد پس از آن حمل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و اوهام را قبول

قبول خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حقه دور
افتد و حقائق اکوان بر او پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که
جمیع عمر خود را با اوهام و وحشت و دهشت و خوف و بیم
بگذراند

و از حرکت طیور و جنبش بهائم در لرزه افتد و از هبوب ریاح و
آواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطهٔ تطیرات
و تشئمات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هر حیله باز
و مکاره و دجالی را گردن نهد و کدام شقاوت و بدبختی و سوء عیش ازین
گونه زندگی بدتر خواهد بود

و دین اسلام اول رکن او این است که عقول را بصیقل توحید
و تنزیه از زنگ خرافات و کدر اوهام و آلایش وهمیات پاک
سازد و نخستین تعلیم او این هست که انسان را نشاید که انسان دیگر
و یا یکی از جمادات علویه و سفلیه را خالق و متصرف و قاهر و معطی
و مانع و معز و مذل و شافی و مهلک
بداند

و یا که اعتقاد کند که مبداء اول بلباس بشری برای اصلاح و یا
افساد ظهور نموده است و یا خواهد نمود و یا آنکه آن ذات منزه بجهت
بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار آلام و سقام را
متحمل گردیده است و غیر از اینها از آن خرافاتیکه هر یک بانفراده برای

کوری

کوری عقل کافیست و [redacted] ین اوهام و
خرافات خالی نیست [redacted] نیه و دیانت ابیرها
و دیانت زرد [redacted]
دوم انکه نفوس انها باید [redacted] نموده باشد بنهایت
شرافت یعنی هر واحدی از انهم خود را بغیر از رتبهٔ
نبوت که رتبه ایست الهیه سزاوار و لایق جمیع پایها
و رتبه های افراد انسانیه بدانند
و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیتی تصور نکنند و چون
نفوس خلق بدین صفت متصف باشد هریکی با دیگری
در میدان واسع فضائل مسابقت نموده در استحصال
کمالات در صدد مجارات و مبارات خواهد بر آمد
و در نیل عزه
شرف و اقتنای رتب عالیه دنیویه کوتاهی نخواهد
ورزید
و اگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقةً
و فطرةً از دیگران در شرافت کمترند و رتبه ایشان
از نفوس سائرین پستتر است
البته در همت انها نقص و در حرکت ایشان فتور و در ادراکشان
ضعف حاصل خواهد شد

و از بسیاری از کمالات و رتب عالیه و سعادات دنیویه محروم مانده و در دائره صغیره سُفلی جولان خواهند نمود

و دین اسلام درهای شرافت را بروی نفوس کشوده حق هر نفسی را در هر فضیلت و کمالی اثبات میکند

و امتیاز شرفت جنسیت و صنفیت را از میانه برمیدارد و مزیت افراد انسانیه را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدهد

و کم دینی یافت می شود که این مزیت در و بوده باشد ملاحظه کن که چگونه دین برهما انسان را بر چهار قسم کرده یکی برهمن و دیگری چهتری و سیمی ویش و چهارمی شودرو

اول درجه شرافت را فقط از برای برهمن قرار داده است پس از آن از برای چهتری و قسم چهارم را در جمیع مزایای انسانیت از همه پست تر شمرده است

و این یکی از اعظم اسباب شمرده می شود از برای عدم

رقی مسدین بدین دین در علوم و معارف و صنایع چنانچه شاید و باید

حال آنکه اقدم امم میباشند و امت عیسویه بموجب انجیل

شرافت را از برای جنس بنی اسرائیل منتخب کرده و غیر آن جنس را

باسامی حقیره ذکر میکنند و پیروان آن دین اگر چه از این حکم

سر باز زده و امتیاز جنسیت را برداشتند ولی منصب

قسیسها را آنقدر شرافت دادند که نیز موجب خستگی سایر نفوس گردید

زیرا آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را در تحت قدرت آنها

قرار دادند و گفتند نفوس دیگران را اگر چه باعلی درجه کمال

رسیده باشد آنقدرت نیست که عرض ذنوب خود را بدرگاه

الهی کرده طلب مغفرت نماید

بلکه باید این امر بواسطه قسیسها صورت پذیرد و همچنین گفتند

قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف بر قبول قسیس است

و این حکم خستگی بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در و نوشته شده

است هرچه شما در زمین بگشائید در آسمانها گشاده میشود و هرچه شما در زمین

ببندید در آسمانها بسته میشود و تا زمانیکه این عقیده خستگی بخش نفوس

در امت نصرانیه بلاد فرنگ متمکن و پایدار بود هیچ گونه ترقیات از برای

آن امت حاصل نشد لیتر در میان پرتستانها که این حکم را بر خلاف

انجیل رفع نموده است بمسلمانان اقتدا کرده است   سیم آنکه

باید اهآد هر ملتی از اهم عقاید خود را که اول نقشه الواح عقول است بر براهین متقنه وادله محکمه موسس سازند واز اتباع ظنون در عقائد دوری گزینند و بمجرد تقلید آباء واجداد خویشتن قانع نشوند

زیرا آنکه اگر انسان بلا حجت و دلیل باموری اعتقاد کند واتباع ظنون را پیشه خود سازد و بتقلید و پیروی آباء خورسند شود عقل او لا محاله از حرکات فکریه باز ایستد واندک اندک بلادت و غباوت بر و غلبه نماید تا آنکه خرد او بالمره عاطل واز ادراک خیر و شر خود عاجز ماند

و شقاوت و بدبختی از هر طرف او را فرو گیرد تعجب نما کیزو و زیر فرانسه که تاریخ سیویلیزاسیون یعنی مدنیت امم اروپا را نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب تمدن یورپ این بود که طایفهٔ ظهور کرده گفتند اگرچه دیانت ما دیانت عیسویه است ولی ما را میرسد که براهین اصول عقاید خود را جویا شویم

و جماعت قسیسها اجازت نمیدادند و میگفتند که مبنای دین بر تقلید است و چون آن طائفه قوت گرفته افکار ایشان

منتشر گردید عقول از حالت بلادت و غباوت برآمده در حرکت و جولان آمد و در استحصال اسباب مدنیت کوشیدن گرفت

دین اسلام آن یگانه دین نیست که ذم اعتقاد بلا دلیل و اتباع ظنون را میکند و سرزنش پیروی از وی کورکورانه مینماید و مطالبه برهان را در امور متدینین نشان میدهد

و در هرجا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات را نتائج خرد و بینش می شمارد و ضلالت را به بیعقلی و عدم بصیرت نسبت میدهد و از برای هریک از اصول عقائد به نهجی که عموم را سودمند افتد اقامه حجت مینماید بلکه غالب احکام را با حکم و فوائد آنها ذکر میکند بقرآن شریف رجوع شود

و هیچ دینی نیست که این فضیلت در او بوده باشد و چنان گمان میکنم که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند کرد

و مخفی نماند که اصل دیانت عیسویه که عبارت از تثلیث بوده باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست یعنی باید از عقل درگذشت تا آنرا فهمید و اما اصول دیانت

برهما هرس ز ها هر ست که غالب نها مخالف عقل صریحست
چه اصحاب آن دین بدین امر اعتراف کنند و یا نکنند

چهارم آنکه [illegible] امتی از امم ساعتی علی الدوام بتعلیم سائرین
مشغول بوده باشند و در تخلیه عقول آنها معارف حقه را کوتاهی
نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گروهی دیگر
همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و اوصاف فاضله را
بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی مضار
آنها را تبیین کنند و از امر معروف و نهی از منکر غافل نشوند زیرا
آنکه بالبداهه جمیع معلومات انسان مکتسب است و اگر او را معلمی
نباشد از عقل خود بهره ای و فایده ای نخواهد گرفت و چون
حیوانات درین عالم زیست خواهد نمود و از سعادت دارین محروم
مانده ازین دنیا خواهد رفت

پس معلم واجب شد و شهوات و خواهشهای نفس را حدی
و اندازه ای نیست و اگر معدل و مقومی آن شهوات را نباشد
لامحاله مستلزم تعدیات و اجحافات خواهد گردید و صاحب
آن خواهشها سلب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود
هم در آتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقا بدار الشقا خواهد
رفت پس امر بمعروف و ناهی از منکر و معدل اخلاق لازم شد

ودلیل

و دین اسلام اعظم فروض و واجبات آن این دو امر است
بقرآن شریف رجوع شود

و در سائر ادیان القدر اهتمام بدین دو امر نشده است
و چون ارکان دیانت اسلامیه بسیار است و بیان فائده
هر یکی در مدنیت و شرح بودن هر واحدی از اینها
سبب سعادت تامه موجب آن می شود که از موضوع
کلام خارج شوم

لهذا بر خود واجب دانستم که رساله ئی بانفراد ها
درین امر وضع نمایم و در آن بیان کنم که آن مدنیه فاضله
که حکما بارزوی آن جان سپردند هرگز انسان را دست
یاب نخواهد شد مگر بدیانت اسلامیه

اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامیه چنین است پس چرا
مسلمانان بدین حالت محزنه میباشند

جواب میگویم چون مسلمان بودند بودند چنانچه
بودند

و عالم هم بتفصیل آنها شهادت میدهد و اما الان پس
بدین قول شریف اکتفا خواهم کرد ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

الیست مجمل آنچه میخواستم بیان کنم در مضار و مفاسد طریقه
نیچریه و در منفعت دیانت اجتماعیه و منافع ادیان اسلام
تمت بقلم جمال الدین حسینی
تمام شد

بعون الله تعالی

حسب الفرمایش جناب مستطاب فخامت و نجابت
انتساب قدسی نصاب مجد الانجاب و فخر الاطیاب
زبدة الاخیار و قدوة الاکابر ملاذ الافاخم کهف الحاج
والعمام و مفخر التجار و الاعاظم ملجاء المساکین و الفقراء
الحاج محمد حسن صاحب تاجر کازرونی دام عمره
العالی در بندر معموره ممبئی بزیور طبع رسید بید
اقل الفقرا حبیب الله شیرازی
تحریرا فی غره شهر
ذی قعدة
الحرام
سنه ۱۲۹۸
هجری
نبوی

